

در ترجمه
الدر الثمین فی اهم ما یجب معرفته علی المسلمین
مؤلف: آیت الله مجاهد سید محسن امین عاملی


بسم الله الرحمن الرحیم

گوهر وزین

نویسنده:

محسن امین

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گوهر وزین

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین محسن ۱۸۶۵ – ۱۹۵۲م. عنوان قراردادی : درالثمین .فارسی عنوان و نام پدیدآور : گوهر وزین : در ترجمه‌الدرالثمین فی اهم ما یحب معرفته علی‌المسلمین/مولف محسن امینی‌عاملی ؛ ترجمه و تحقیق باقر بیدهندی. مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری : ۱۰۴ ص. شابک : ۱۴۰۰۰ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۰۵-۳ وضعیت فهرست نویسی : فاپا یادداشت : کتابنامه : [۱۰۱] – ۱۰۴ ؛ همچنین به صورت زیرنویس . موضوع : شیعه -- اصول دین موضوع : اصول دین شناسه افزوده : بیدهندی ، باقر ۱۳۳۷ –، مترجم رده بندی کنگره : BP۲۱۱/۵/الف۸۳۷گ۹ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲ شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۰۱۴۶۳

مقدمه مترجم

به نام آنکه، هستی نام از او یافت فلک جنبش، زمین آرام از او یافت نظامی گنجوی هر ستایش از آن پروردگار جهانیان است که بینا و دانا و توانا است. خدایی که مبدأ تمام آفریده‌ها و منشأ تمام نعمت‌ها است. آفریننده ای که به قدرت کامله خود موجودات را لباس هستی بخشید و آنان را به حکمت خویش تدبیر کرد و بنی آدم را به گوهر خرد و قوه ممیزه و کاشفه سرافراز و ممتاز گردانیده و آنان را به توحید خود و ایمان به فرستادگان و پیامبرانش هدایت فرمود و پیمودن راه‌های دین را برای ما آسان ساخت. پاک است خداوند بزرگی که زبان عقلای عالم از معرفت ذاتش قاصر و الکن است «عجز الواصفون عن صفتک، ما عرفناک حق معرفتک». درود فراوان به پیشگاه فرستادگان خدا که با هدایت تشریعی، هدایت تکوینی را تکمیل نمودند و انسان‌ها را به طریق مستقیم و نیل به اوج کمال راهنمایی کردند و معرفت به مبدأ و معاد را در میان بشر برای همیشه بسط و انتشار دادند و مکارم اخلاق را به اوج رفعت رسانیدند. و برترین درودها و تمامی سلام‌ها بر سرور پیامبران و خاتم رسولان، ولیّ اهل ایمان حضرت محمّدصلی الله علیه وآله وسلم که با بشارت و انذار گمگشتگان وادی ضلالت را به شاهراه سعادت رهنمون و جهان نوینی پدید آورد. و بر خاندان خجسته او، کسانی که خداوند برگزید شان تا همگان با اقتدای به آنان سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند. درود همیشگی خداوند بر او و اهل بیت او، و لعنت و نفرینش بر همه دشمنان ایشان. * * * پاسداری از حریم عقاید و تبیین حدود و ثغور آن، در ادامه رسالت پیامبران و اوصیاء آنان از بزرگترین وظایف و مهمترین مسؤولیت‌هایی است که بر دوش عالمان عقیده شناس و حکمای متأله سنگینی می‌کرده است. از این رو برای ادای این مسؤولیت خطیر در دوران‌های مختلف همواره گروهی از عالمان دین، عقاید را به شیوه‌های مختلف برای مردم بیان کرده و با به کارگیری همه توان خویش کتاب‌هایی تألیف کرده‌اند.(۱) برای آگاهی بخشیدن به آن‌هایی که از اصول و فروع اسلام بی‌خبرند و فرصت آن را ندارند که کتاب‌های مفصل و عمیق را مطالعه کنند، کتاب‌هایی فشرده و ساده‌ای لازم است که در عین استواری و منطقی بودن و برخورداری از شکل و فرم و شیوه درست، ساده و فشرده باشد. به گواهی تاریخ و کتاب نامه‌ها و فهرست‌های موجود، پاسداران سنگرهای ایدئولوژی، عالمان بزرگواری چون: شیخ صدوق (م: ۳۸۰ه. ق)، سید مرتضی (م: ۳۵۵ ه. ق)، شیخ طوسی (م: ۴۶۰ ه. ق)، محقق کراجکی (م: ۴۴۹ ه. ق)، محقق حلی (م: ۶۷۲ ه. ق)، علامه حلی (م: ۷۴۶ ه. ق)، فخر المحققین (م: ۷۷۱ ه. ق) هر یک به سهم خود در این میدان وسیع، نقشی ایفا کرده‌اند و برای معرفی و حفظ عقاید شیعه رساله‌های کوچکی نوشته‌اند. «شکّر اللّه مساعیهم الجمیلهٔ» که علاقه‌مندان به آموزش و مطالعه و تحقیق در مورد اعتقادات اسلامی، می‌توانند با استفاده از این آثار به هدف خود برسند. کتاب «الدُر الثمین» که ترجمه آن را در دست مطالعه دارید، یکی از این نوع کتاب‌ها است که در تقویت بنیه دینی نسل جوان مؤثر می‌افتد، لذا بر آن شدیم که به ترجمه و

تحقيق آن بپردازم، و از آنجايی که نويسنده محترم اين اثر را برای مطالعه کسانی نوشته که در ابتداء راه تحقيق نسبت به مباحث اعتقادی هستند، يا فرصت کافی برای مطالعه و تحقيق درباره معارف اسلامی ندارند؛ سعی بليغ به عمل آورده تا کتابش در عين اختصار، خالی از مباحث پيچيده و عميق کلامی باشد. مطالعه اين کتاب، خواننده مبتدی را مستعد می‌سازد که با آمادگی و داشتن زمينه قبلی، آثار بزرگان را بخواند و از آراء بسيار ارزشمند شان کسب فيض کند.

توضيحی درباره کتاب

اين کتاب پيش‌تر به صورت سؤال و جواب بوده و بارها چاپ شده است. مؤلف محترم سبک نگارش را تغيير داده و با اضافاتی آن را منتشر ساخته است. ترجمه حاضر بر اساس نسخه‌ای است که «مکتبه نينوی الحديثهٔ در طهران» از روی چاپ سال ۱۳۶۵ه.ق مطبعهٔ دمشق افست کرده است.(۲) لازم به ذکر است که در تصحيح اين کتاب، اصول و استانداردهای تصحيح رعايت شده است: سعی کرده‌ايم منابع آيات و روايات و تکه‌های تاريخی را بدان بيفزائيم که تمامی آن‌ها را می‌توان در ذيل صفحات از نظر گذراند. پاورقی هايی که با «ب» مشخص شده و نيز آنچه در کروشه آمده است از مترجم است. مترجم در اين کتاب خود را رهين منّت بزرگوارانی می‌داند که هر کدام به گونه‌ای در به سامان رسيدن اين اثر دخيل بوده‌اند. همچنين از مسؤولان متعهد و دلسوز نشر مسجد مقدّس جمکران که با درک اهميت مباحث اعتقادی و اعتبار علمی نويسنده و ارزش کتاب چاپ و انتشار آن را پذيرفتند بايد صميمانه سپاسگزاری نمايم. اين سخنان را بی ياد الطاف همسر و فرزندانم - که امکان مطالعه و پژوهش را در خانه برای بنده فراهم می‌آورد - به پايان نمی‌توانم آورد. اميد است انتشار اين اثر، رضايت خداوند متعال را به همراه داشته باشد و برای روز قيامت نويسنده و مترجم و ناشر مفيد واقع شود و در راه افزودن بينش و گرايش اسلامی نقشی داشته باشد. و آخر دعوانا ان الحمدللّه رب العالمين قم: باقر بيد هندی

پيش سخن

بعد از حمد خداوند متعال بر نعمت‌های باطنی و سپاس بر نعمت‌های ظاهريش. و درود و سلام بر اشرف انبياء الهی، محمدصلی الله عليه وآله و خاندان و جانشينان آن حضرت‌عليهم السلام. وجيزه کم برگ و پر باری که با عباراتی ساده و روان تأليف شده مشتمل بر مهم‌ترين مباحث مربوط به اصول دين است که به اميد بهره‌مندی و تحکيم عقايد دينی نوجوانان و جوانان به رشته تحرير در آمده است. نخستين بار اين کتاب به صورت پرسش و پاسخ منتشر شد و اينک با اضافاتی به شکل فعلی عرضه می‌شود.

در شناخت اصول اعتقادی

ضرورت دينداری بر هر خردمندی واجب است از دين(۳) واقعی که از سوی خدای متعال به واسطه پيامبر او نازل شده است تبعيت نمايد. دليل بر اين امر، وجوب عقلی شکر آفريدگار روزی رسان است، و شکر منعم برای در امان ماندن از عقاب و درک پاداش از ديدگاه عقل واجب است. و دينداری سبب تهذيب اخلاق و اجتناب از کارهای ناپسند می‌گردد و آدمی در پرتو آموزه‌های دين زندگانی خويش را قرين سعادت و موفقيت می‌سازد.

اسلام

و دين حقيقی که انسان‌ها بايستی بدان معتقد و پايبند باشند. ديانت اسلام است و اسلام يعنی اينکه بگويد: أشهد أن لا اله الاّ اللّه، و اشهد ان محمداً رسول اللّه، و ملتزم به عمل نمودن به احکام شريعت باشد.

سازگاری اسلام با تمدّن و عدالت

اسلام دینی است که با تمدّن و عدالت سازگار است زیرا این دین، به پیروان خود دستور کارهای نیک و اخلاق شایسته داده است. مانند نیکی به پدر و مادر، صله رحم، راستگویی، وفای به عهد، هم نشینی نیکو، و هر اخلاق پسندیده مانند تواضع؛ و مسلمانان را از ارتکاب هر کار و رفتار ناپسند، مانند، شراب خواری، دروغگویی، ظلم، سخن چینی، غیبت نهی کرده است. و از هر صفت ناپسندی، مانند حسد، تکبر پرهیز داده است. و ... خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ يَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْیِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».(۴) «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد، و از فحشاء و منکر و ستم، نهی می کند، خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید».

ساختار دین اسلام

در یک تقسیم بندی می‌توان احکام شرع انور را به اصول دین و فروع دین تقسیم نمود. در فرق بینِ اصول و فروع دین می‌توان گفت: معرفت به اصول دین باید از روی علم و دلیل(۵) باشد نه از روی تقلید و ظن،(۶) لکن در فروع دین مکلف مخیّر(۷) است که آن‌ها را از روی دلیل و معرفت بیاموزد و عمل کند یا از طریق تقلید از مجتهدی که بالغ، عاقل، مؤمن، زنده و عادل باشد، تکالیف خود را انجام دهد.(۸)

تعداد اصول دین

اصول دین پنج عدد و از این قرار است: ۱- توحید ۲- عدل ۳- نبوت ۴- امامت(۹) ۵- معاد روز قیامت

فروع دین کدام است؟

فروع دین بخشی از معارف اسلامی است که عبارت است از: نماز، خمس، زکات، روزه، حجّ، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، داد و ستد از قبیل فروش و اجاره وهبه و وقف و زناشویی، طلاق، آزادسازی بردگان و میراث و جز این‌ها.

توحید

توحید

توحید اعتراف به وجود آفریدگار متعال و یگانه‌ای است که شریک ندارد. دلیل بر وجود خدای تعالی، وجود این جهان با عظمت است که با بهترین شکل و نظم، شکل گرفته مانند آسمان‌ها و زمین و مخلوقات عجیب در آن‌ها که عقل حکم می کند که باید آفریدگاری با اراده آن‌ها را خلق کرده باشد چنان که در قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ» (۱۰). و دلیل بر وحدانیت و یگانگی خدای متعال، حکم عقل است بر این که آفریدگار همه آفریدگان بایستی واجد صفت کمال مطلق باشد، و دارنده همه صفت های کمال، جز «واحد» نیست. زیرا شریک گرفتن، نوعی نقص بر خداست و خدا منزه از هرگونه نقص است. نیز اگر دیگری با خدای تعالی باشد، ممکن است یکی از آنها شب و دیگری روز یا یکی از آنها تابستان و دیگری زمستان را خلق کند در نتیجه اختلاف آنان، نظام خلقت در هم ریزد، و به این دلیل اشاره دارد آیه شریفه «لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا».(۱۱) «اگر در آسمان و زمین به جز خدای یکتا خدایانی وجود داشت همانا خلل و فساد

در آسـمان و زمین راه می‌افتـاد». همچنین در صـورتی که خـدای سـبحان شـریک و انبـازی داشت، محتمـل بود یکی از آن‌هـا اراده آفریـدن شخصـی را نمایـد و دیگری اراده عـدم خلقت همان شـخص را داشـته باشد، در این صورت به کرسـی نشسـتن اراده هر دو محال است و در صورتی که اراده هیـچ یک جامه عمل به خود نپوشـد، این نیز محال و گواه بر عجز آنان خواهـد بود. و در فرضـی که اراده یکی از آنان در خارج محقق شـد، دیگری ناتوان است و از این رو نمی‌توانـد آفریـدگار باشد و آفریدگار توانا از هر گونه نقص و ناتوانی پاک است.

صفات ثبوتی خدا

خداوند سـبحان دارای دو دسـته از صـفات می‌باشد: الف) صـفات ثبوتیه: (۱۲) ب) صـفات سـلبیه: به نقایصی که ساحت پروردگار متعال از آنها منزّه است، صـفات سـلبیه و به کمالاتی که برای خدا ثابت است صفات ثبوتیه گویند. صفات ثبوتی خداوند تبارک و تعالی عبارتند از: ۱ – قادر مختار ۲ – عالم ۳ – حیات و زنده بودن ۴ – مریدکاره ۵ – مُدرک ۶ – قدیم ازلی باقی ابدی ۷ – متکلّم ۸ – صـادق – «قـادر» یعنی خـدا بر انجـام کاری ناتوان نیست. – «مختار» یعنی در افعال خود مجبور نیست. – «عالم» یعنی به همه چیز دانا است. – «حی» یعنی حیات خـدا ماننـد جمادات نیست، زنـده است. معنای «مریـدکاره» یعنی خداونـد اراده کننـده کارهای نیک است و کارهای ناپسـند را مکروه می‌دارد. معنای «مدرک» یعنی خداوند درک می‌کند اما نه به آلت درک. یعنی می‌شنود ولی نه با گوش و مشاهده می‌کند نه با دیده و به تمام شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها آگاهی دارد. – «قدیم ازلی» یعنی خدا هماره بوده و ابتدایی برای وجود او نیست. – «باقی ابـدی» یعنی پروردگار متعال برای همیشه خواهـد بود و نبودنش در آینـده نیز تصوّر ندارد. – «متکلّم» یعنی خدا سـخن می‌گوید اما نه با زبان و لب و حنجره بلکه امواج صدا را در هوا ایجاد می‌کند مانند تکلم درخت با حضـرت موسـی‌علیه السـلام و حضـرت جبرئیل‌علیه السـلام در حالی که مأمور نزول قرآن بر رسول خدا گردید. – «صادق» یعنی نسبت دروغ بر خداوند روا نیست. [و هرچه بگوید راست و عین واقعیت است].

صفات سلبی(۱۳) پروردگار

صفاتی که در حق تعالی نیست هفت است که عبارتند از: ۱- دارای ترکیب نیست ۲- دارای جسم(۱۴) نیست ۳- خدا محل حوادث نیست ۴- خـدا به چشم ظاهری دیده نمی‌شود نه در دنیا و نه در آخرت ۵- بی انباز است ۶- غنی و بی‌نیاز است ۷- بی معانی است و صـفاتش زائـد بر ذاتش نیست (بلکه عین ذاتش می‌باشـد). معنی این که (خـدای متعـال مَحـلّ حـوادث نیست) یعنی صـفات خـدا حـادث و متجـدّد نیست. معنی (نفی معانی و صـفات از خداونـد) این است که صـفات خـدا مغایر با ذاتش نیست، عین ذات اوست، بلکه مرجع صفات ثبوتیه سلبیه است مثلاً معنای «قادر» یعنی عاجز نیست و معنی «عالم» این است که جاهل نیست.

کیفیت و چگونگی افعال(۱۵) بندگان خدا

درباره افعال بنـدگان خـدا ما معتقـدیم که برخی از افعال بنـدگان همچون لرزش دست فرد رعشه دار، خود به خود و بعضـی بـدون اراده است، مثل کاری که از فرد خواب یا مبتلا به فراموشی سر زند. و برخی دیگر ناشی از اراده و اختیار آدمی است مانند خوردن، نوشـیدن، خوانـدن نماز و راه رفتن و چیزهای دیگر. و در خصوص اعمال اختیاری معتقدیم که این گونه کارها ناشـی از انسان و در او فاعل مختار به اراده خود می‌باشـد و حضـرت حقّ ما را در انجام آنها مجبور نمی‌کنـد، بلی، خداونـد می‌توانـد بنـدگان خود را از پیش آمـدهای اختیـاری بـاز دارد ولی در بشـر نیروی انجـام این کارها را قرار داده و راه راست را به ما نمایانـده و پیمودنش را از ما خواسـته است چنـانکه مـا را از گمراهی خطاکـاری آگـاهی داده است و عصـیان و سرکشـی بر اثر سوء اختیار خود بنـدگان است و

تبعیت از دستورهای خداوندی موجب سعادت هر دو جهان خواهد شد. و خداوند حمید در قرآن مجید فرموده است: «وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ» (۱۶). دلیل بر این که انسان در انجام شماری از فعال غیر مختار نیست، این است که در صورتی که این افعال مخلوق خداوند باشد و انسان در انجام آن‌ها فاقد اراده و اختیار بوده در این فرض مستحق ثواب و عقاب یا پاداش و سزای کرده‌های خود نمی‌شد و عقل سلیم تفاوت بین لرزش فرد رعشه دار و تکان اختیاری دست را درک می کند.

عدل

یعنی آفریدگار جهان منّزه و مبّری است از انجام عمل قبیح و اخلال به واجب و کوتاهی در انجام آنچه لازم است. مثال فعل قبیح عبارت است از ظلم، دروغ، تکلیف بندگان بر کارهایی که فوق طاقت آن‌ها است مثال واجب هم‌چون دادخواهی مظلوم از ستمگر. دلیل بر دوری آفریدگار از انجام عمل قبیح و اخلال به واجب آن است که پروردگار بی‌نیاز از کار قبیح است و از بیداد و بیدادگری و سایر زشتی‌ها به بدی یاد فرموده و ذات مقدّس خویش را از این گونه صفات منّزه داشته و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لایَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً وَلکِنَّ النّاسَ اَنْفُسَهُم یَظْلِمُون».(۱۷) و اگر ارتکاب کار قبیح از او جایز بود هر آینه از مدعی نبوت که دروغگو است معجزه سر می‌زد و اثبات نبوت انبیاء غیرممکن بود. و نیز اگر کار قبیح از خدا سر می‌زد، جایز بود بنده اطاعت کننده نیکوکار او معذّب و گنهکاران (حتی کافران) پاداش خوب بگیرند و در این صورت امید ثواب و بیم از عقاب از میان بندگان برمی‌خاست.

نبوّت (سفارت الهی)

تعریف نبی

نبّی به معنای انسانی است که بدون واسطه دیگری از ناحیه خدای تعالی خبر دارد و خبر بیاورد. با قید «انسانی است» که فرشتگان خارج می‌شوند چون انسان نیستند. و قید «بدون واسطه انسان دیگر»، برای اخراج امامان و عالمان دین از تحت این تعریف است امام به واسطه پیامبر از ناحیه خدا خبر می‌دهد، دانشمندان دین هم به وساطت نبی و امام از ذات باری تعالی خبر می‌دهد. و ما لفظ «بشر» را در تعریف گنجاندیم زیرا نبّی به واسطه جبرائیل از خدای تعالی خبر می‌دهد. دلیل بر این که لازم است خداوند برای بندگان خود پیامبر اعزام کند این است که: آفریدگار حکیم آفریده شدگان را عبث و بیهوده نیافریده چون کار بیهوده، ناپسند است، بلکه هدف از خلقت خلق، رساندن مصالحی به آنان است، چنان که می‌فرماید: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِیَعْبُدُونِ».(۱۸) «و نیافریدیم جن و انس را مگر برای اینکه عبادت کنند مرا». [و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند]. روی این اصل، باید برای ارشاد بندگان نمایندگانی از جانب خود بفرستد تا دستورات ارزنده و سعادت بخش الهی را در تمامی شؤون انسانی را –از طرف خداوند – به انسان‌ها ابلاغ و برای ایشان تشریح نماید، و حلال را از حرام بیان نماید، حق مظلوم را از ظالم بستاند، حدودی برای احکام مقرر دارد، و برای آن که عذر و بهانه‌ای برای خلق باقی نماند، در میان آنان به عدل و انصاف رفتار کند.

شمار پیامبران

عدد پیامبرانی که خدای متعال بر بندگان فرستاده یک‌صد و بیست و چهار هزار پیامبر(۱۹) بوده است.

نام‌های پیامبرانی که در قرآن یاد شده‌اند

شماره انبیائی که در قرآن مجید نام شریف ایشان آمده بیست و پنج تن(۲۰) است که عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح،

ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایّوب، شعیب، موسی، هارون، ذوالکفل، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، یونس، زکریا، یحیی، عیسی، محمّد، صلوات اللَّه علیهم اجمعین.(۲۱)

پیامبران اولوالعزم(۲۲)، (صاحبان عزم)

[بعضی از رسولان خدای متعال کسانی هستند که قرآن مجید آنها را به عنوان «اولوالعزم» متصّف نمود] برترین انبیاء، پیامبران اولوالعزم هستند (که دارای شریعت، مستقل بوده‌اند و دیگر پیامبران، مأمور به ترویج شریعت آنها بوده‌اند) و برای همه افراد زمان خود فرستاده شده‌اند. عدد پیامبران اولوالعزم، پنج تن است(۲۳) که عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و حضرت محمّد(۲۴) صلوات اللَّه علیهم اجمعین. و برترین این پنج نفر، افضل انبیاء حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم است.(۲۵)

صفات نبی

پیامبر باید قبل از برگزیده شدن تا پایان عمر معصوم از گناه عمدی و سهوی و در انجام دادن مأموریت خود از خطا و سهو و نسیان مصون و معصوم باشد.(۲۶) همچنین از تمام عیب‌ها (اعم از خَلقی و خُلقی) مثل: خوردن در خیابان، کینه، رشک و بخل، ترس و برص و جذام و تولّد از راه غیر مشروع، ازدواج با روسپی و غیره منّزه باشد. و فضائل اخلاقی را (مانند: عفّت، شجاعت، عدالت، صداقت، و غیر آنها را) داشته باشد، بلکه چهره ممتاز عصر خویش باشد. دلیل بر اینکه نبی باید از هر گونه گناه و خلاف کاری مصون و محفوظ و از عیوب و نقائص اخلاقی و جسمی پاک باشد، این است که عیب‌ها و ارتکاب گناهان موجب می‌شود مردم هیچ گاه، گفته آنان را با اطمینان کامل نپذیرند و در نتیجه پیروی از آنان به طور صحیح صورت نمی‌گیرد، و هدف از آمدن شان عملی نمی‌گردد. و این مسأله منافی با غرض از ارسال رسُل می‌باشد. لزوم تبعیّت مردم از پیامبر می‌طلبد که باید پیامبر به جمیع فضائل و کمالات متّصف باشد زیرا در غیر این صورت مردم از او پیروی نمی‌کنند. دلیل بر اینکه پیامبران بایستی انسان‌هایی ممتاز و افرادی استثنایی و از تمام افراد عصر خود برتر و کامل‌تر باشد آن است که مقدّم داشتن مفضول بر فاضل قبیح است. قرآن مجید می‌فرماید: «أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ».(۲۷) نبی مرسل ما مسلمانان که لازم است به نبوتش اعتراف کنیم و احکامش را به مرحله اجرا بگذاریم حضرت محمّدبن عبداللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عَبد مَناف بن قُصَیّ بن کلاب بن مُرَّهٔ بن کعب بن لُؤَی بن غالب بن فهر بن مالک بن نَضْر بن کِنانهٔ بن خزیمهٔ بن مُدرِکهٔ بن اَلْیاس بن مُضَربن نِزار بن مَعَدّ بن عَدْنان(۲۸) است. مادر مکرّمه اش، آمنه بنت وهب است. کنیه‌اش،(۲۹) ابوالقاسم، زادگاهش مکّه مکرمه، و تاریخ ولادتش ۱۷(۳۰) یا ۱۲ ماه ربیع الاول. و وفاتش در ۲۸ صفر (سال ۱۱، بعد از هجرت) در مدینه منوّره واقع شد. مدت زیست: شصت و سه سال و عمر آن‌حضرت هنگام بعثت، چه سال بود. مبعث: ۲۷ ماه رجب، بعد از بعثت سیزده سال در مکه اند آنگاه به مدینه هجرت کرد و در آن دیار ده سال ماند.(۳۱)

عقیده ما درباره پدران(۳۲) و مادران پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم

ما معتقدیم در سلسله نژاد حضرت از عبداللَّه تا حضرت آدم کافری(۳۳) وجود نداشته و در میان مادرانش از «آمنه» تا «حواء» زن خطا پیشه‌ای وجود نداشته است.

[دلائل پیامبری]

دلیل بر نبوت حضرت محَمّدصلی الله علیه وآله وسلم، (ادعای نبوت) و بروز معجزات از آن حضرت است.

تعریف معجزه

معجزه عبارت است از کار خارق العاده‌ای که با ادعای منصب نبوّت همراه باشد و مطابق با ادّعای فوق، هیچ کس نتواند مانند آن را انجام دهد.(۳۴) اکنون ببینیم با قیودی که در تعریف به کار گرفته شده چه اموری از حدود معجزه خارج گردید. با قید (با ادعای منصب نبوّت همراه باشد)، کشف و کرامت که در بعضی از موارد از اولیاء خداوند انجام می گیرد خارج شد. با قید(معجزه باید مطابق با ادعا باشد) کارهایی از قبیل آنچه از مسیلمه کذاب(۳۵) نقل شد خارج گردید. گویند به این پیامبر دروغین گفتند حضرت محمدصلی الله علیه وآله در حق فردی که یک چشمش نابینا بود دعا کرد بهبود یافت وی نیز در حق کسی دعا کرد هر دو چشمش نابینا شد!(۳۶)

معجزات باهره پیامبرصلی الله علیه وآله

معجزاتی که به دست رسول خداصلی الله علیه وآله به ظهور رسید [و تمامی دال بر صدق مقام نبوت او می‌باشند]بسیار است(۳۷) از جمله: ۱ - شکافتن کره ماه به دو نیم، و دوباره به هم پیوستن.(۳۸) ۲ - سایه انداختن ابر.(۳۹) ۳ - جریان فرو چکیدن آب از میان دو انگشت آن حضرت.(۴۰) ۴ - سیر کردن مردمی که با اندکی از طعام(۴۱) ۵ - دلتنگی و ناله شاخه درخت خرما برای رسول خداصلی الله علیه وآله(۴۲) ۶ - تسبیح ریگها در دست او.(۴۳) ۷ - خبر دادن از غیب.(۴۴) ۸ - مستجاب شدن دعاهای وی در موارد گوناگون و ناپدید شدن حضرت در غار ثور و تنیدن تار عنکبوت در مدخل غار.

اخبار به غیب و امور آینده

غیب گویی ها و پیشگویی‌های حضرت (چه راجع به گذشته و چه راجع به آینده) بسیار است مانند: ۱ - خبر دادن از شهادت عمّار [یاسر که از بزرگان اصحاب بود]و گفتن آن که فئه باغیه (فرقه متجاوز ستمکار) او را خواهند کشت.(۴۵) ۲ - اخبار از شهادت حضرت علی‌علیه السلام.(۴۶) ۳ - خبردادن حضرت به همسران خود که در حیرتم کدام یک از شماها با شتر پر پشم خود خروج کرده از چپ و راست او خلق بسیاری کشته می‌شوند.(۴۷) ۴ - خبر دادن از ملحق شدن فاطمه‌علیها السلام به آن حضرت پیش از سایر اهل بیت‌علیهم السلام.(۴۸) ۵ - اخبار از صلح امام حسن‌علیه السلام با معاویه.(۴۹) ۶ - خبر دادن از شهادت امام حسین‌علیه السلام.(۵۰) ۷ - اخبار از دوران سلطنت بنی امیهٔ.(۵۱) ۸ - فرمایش حضرت به عموی خود عباس که چهل نفر از نواده‌هایش بر کرسی خلافت تکیه خواهند زد. خبردادن به عباس در روز معرکه بدر در مورد اموالی که نزد امّ الفضل به امانت سپرده است.(۵۲) پیشگویی متفرق شدن ملت مسلمان به ۷۳ فرقه پس از پیامبرصلی الله علیه وآله.(۵۳) اخبار از انقراض سلطنت ساسانیان(۵۴) و مدّت سلطنت امپراطوری روم.(۵۵) و خبردادن روز معرکه خندق و فتح شام و ایران و یمن و بسیاری چیز ای دیگر (که در کتب تاریخ و سیره ثبت است.) به واسطه خبرهای متواتر نسبت به صدور معجزاتی که ذکر شد یقین حاصل می‌شود.

تواتر چیست؟

در معنای خبر متواتر گفته‌اند: خبردادن جماعت بسیاری که هیچ گاه عقل نپذیرد نقل کنندگان آن برای گفتار دروغ خود تبانی و توافق کرده باشند.(۵۶)(۵۷)

اقسام تواتر

تواتر را به دو دسته لفظی و معنوی تقسیم کرده‌اند.(۵۸)

تواتر لفظی

خبری است که همه ناقلان در خبر خود همداستان باشند و مضمون آن را به یک لفظ نقل کنند. مثل خبردادن هزاران نفر به وجود شهرهای مکه و استانبول که با وجود آن که ما به آن شهرها سفر نکرده‌ایم به وجود آن‌ها اطمینان پیدا می کنیم.

تواتر معنوی

خبری است که ناقلان گرچه به صورت‌های مختلف آن را نقل می کنند [وقتی به مفاهیم تضمنی، یا التزامی آن‌ها توجّه شود]برای رساندن بر یک چیز معّین با هم متحد و یکسان اند.(۵۹) مثل اخبار جوانمردی حاتم(۶۰) که مفاد مشترک جمعی از نقل ها است مثل این که بگویند؛ حاتم برای واردین به منزلش شتر نحر می کرد و یا ناقه و یا گوسفند ذبح می کرد، و یا اسب سواری خود را برای رفع نیاز همسایگان مستمند خود قربانی می کرد. یا به فلان بدهکاری که به او مراجعه کرده بود هزار درهم و به دیگری پانصد دینار بخشیده بود. یا به فلان عرب بیابانی بیست دست جامه داد. یا قطعه زمینی در اختیارش گذاشت. و یا پنجاه کیسه گندم و مانند آن‌ها بخشید. اکنون می گوییم، درست است که تک تک این اخبار به صورت غیر متواتر نقل شده ولی مدلول مشترکی دارند و آن سخاوت و بخشش حاتم طائی است. با توجه به این مقدمه می گوئیم معجزات رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم تواتر معنوی دارند چون به سبب نقل فراوان ناقلان اخبار برای ما قطع حاصل می‌شود که کارهای خارق‌العاده از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم سر می‌زد. هر چند علم به تک تک این معجزه‌ها نداشته باشیم.

دو معجزه جاوید

دو معجزه جاوید

و همانطور که می‌دانیم از میان معجزات فراوان پیامبر تاکنون دو معجزه جاودانه مانده است.

معجزه اول

اولین چیزی که به آن می‌توان پیغمبری خاتم النبیین را اثبات نمود وضع شریعت اسلام بر اساس حکمت و موافقت با مصلحت و نیازهای انسان‌ها در هر عصر و زمان است، آن هم در زمان اندکی که بیشتر اوقات او صرف نبردهای گوناگون و اداره امور مسلمان‌ها شده است. با این که آن جناب امّی بود و از خواندن و نوشتن بی‌بهره بود، و قبل از انتخاب به پیامبری هم به کسب و کار و زندگی عادی اشتغال داشت اما دست به کارهای سترگی زد که دیگران از انجام آن ناتوان بودند و جز در پرتو تعلیمات وحیانی و تأییدات غیبی امثال این کارهای بزرگ صورت پذیر نبود.

معجزه دوم

دومین معجزه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم قرآن عظیم است که قریش بلکه تمام قبایل عرب که استادان سخن و فرمانروایان ملک فصاحت و بلاغت و سخنوری بودند با کمال کوشش از آوردن مانند آن درمانده شدند. خداوند با فرستادن آیات زیر از آنان خواست تا با بنده و فرستاده‌اش برابری کنند یعنی مثل آن را بیاورند. «وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ

مِثْلِهِ».(۶۱) «اگر درباره آنچه بر بنـده خود (محمّـد) نازل کرده‌ایم شک و تردیـدی داریـد لااقل یک سوره همانند آن بیاورید». و نیز آیه شـریفه: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً»؛(۶۲) «بگو: اگر جن و انس، اتفاق کنند که همانند قرآن بیاورند، همانند آن نخواهند آورد، هر چند یکدیگر را در این راه کمک کنند». و آنان در صورتی که می‌توانسـتند، از کوشش باز نمی‌ایستادند و معارضات شان مشهور می‌شد و اخبارش به آیندگان می‌رسید، لکن چون معـارضه گفتـاری را به نبرد خونبار تبـدیل نمودنـد مطمئن می‌شویم که از پاسـخگویی درمانـده و ناتوان شدنـد چون انسان خردمند هرگز از کار آسان دست نکشیده و تا بتواند تن به کارهای دشوار و طاقت فرسا نمی‌دهد.

بحث امامت

تعریف امامت

امامت یعنی پیشوایی و ریاست عمومی(۶۳) بر امّت در جمیع امور دینی و دنیایی مسـلمانان به نیابت(۶۴) از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم.(۶۵) دلیـل بر نیازمنـدی به اوصیـا (امامت) همان دلیل بر وجوب نصب نبی است.(۶۶) یعنی همچنان که نبی باید به نشـر احکام و تبلیغ و تحکیم مبانی دین و اقامه حدود در جامعه بشـری بپردازد، پس از درگذشت رسول خداصـلی الله علیه وآله وسلم نیز باید مدبر و حافظی که از حیث علم و عمل شـباهت به آن بزرگوار داشته باشد در صیانت و نگهداری و تبلیغ احکام و اقامه حدود و حفظ شریعت از کمی و زیادی جانشین او گردد.

صفات امام(۶۷)

[رهبر پس از پیامبرصـلی الله علیه وآله وسـلم چون در پست رهبری مسـلمان جانشـین آن حضـرت است]مانند پیغمبر مصون از گناه، (۶۸) لغزش، خطا، سـهو و نسیان مانند او مبّرا و منزه باشد.(۶۹) همچنین بایـد دارای فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی بوده و از همه نقائص پاک و منّزه و برترین مردم عصـر خود باشد. و از طرف خدا به وسـیله رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و یا به وسیله امام پیش از او معیّن شود.

عصمت(۷۰)

[یکی از شـرایط لازم احراز مقام امامت، عصـمت است(۷۱)] دلیـل بر وجوب عصـمت امام همان دلیل عصـمت پیامبر است زیرا اگر امام عصـمت نداشـته باشـد قادر نیست پاسـدار اسـلام باشـد و اعتماد عمومی را جلب کند.(۷۲) دلیـل بر لزوم اتصـاف امام به جمیع کمالـات و بری بودن از همه نقـائص این است که: امت از او تبعیت کننـد و از او فاصـله نگیرنـد. دلیل بر این که امام بایـد افضل از جمیع رعیت و کامل‌ترین آنان باشـد آن است که ترجیـح مرجوح بر راجـح و مفضول بر فاضل از نظر عقل قبیـح است. دلیل این که امام باید از سوی خداوند نصب شده باشد این است که همان طور که دانستیم در امام عصمت شرط است؛ و عصمت امری است که نمی‌توانند بر آن مطلع شوند. روی این حساب باید تعیین آن از ناحیه معصوم شناسـی باشد که اطلاع بر امور شخصـیه و علم به اشیاء بـاطنی دارد. و نیز اگر اختیـار انتخاب امام با مردم باشـد، بعیـد نیست که انتخاب او سـبب فتنه و فساد و کشـمکش و پیروی از هوا و هوس‌های نفسانی گردد، و در نتیجه ممکن است فردی را که لیاقت پیشوایی مسلمانان را نداشته باشد، به این منظور انتخاب کنند. و امـام بر حقّ بعـد از رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم، پسـر عم و دامادش علی‌بن ابی‌طالب و یازده تن از فرزنـدانش یکی پس از دیگری می‌باشند.

امامان دوازده‌گانه(۷۳)

اسامی دوازده وصی بر حقّ رسول مکرم اسلام به شرح زیر است: ۱ – امیرمؤمنان علی بن ابی طالب‌علیه السلام ۲ – حسن بن علی‌علیه السلام ۳ – حسین بن علی‌علیه السلام ۴ – علی بن الحسین زین العابدین‌علیه السلام ۵ – محمد الباقر بن علی بن حسین‌علیه السلام ۶ – جعفر صادق فرزند محمد الباقرعلیه السلام ۷ – موسی کاظم بن جعفر الصادق‌علیه السلام ۸ – علی بن موسی الکاظم‌علیه السلام ۹ – محمد الجواد بن علی الرضاعلیه السلام ۱۰ – علی النقی‌علیه السلام فرزند محمد الجوادعلیه السلام ۱۱ – حسن عسکری فرزند علی النقی‌علیه السلام ۱۲ – مهدی صاحب الزمان فرزند حسن عسکری که همنام رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم(۷۴) است.(۷۵)

امام زنده

صاحب الزمان‌علیه السلام زنده و موجود و در پس پرده غیبت است. در آخرالزمان خروج می‌کند و خداوند به واسطه او زمین را که پر از جور و ستم شده، پر از قسط و عدل خواهد فرمود.

مراقد و مشاهد امامان شیعه

آرامگاه و مزار امامان دوازده‌گانه در شهرهای زیر واقع شده است. مرقد امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب‌علیه السلام در عراق(۷۶)، شهر نجف اشرف،(۷۷) نزدیکی کوفه واقع شده است. بارگاه امام حسین‌علیه السلام در عراق شهر کربلا میان راه نجف و بغداد قرار دارد. مزار حضرات امامان حسن بن علی‌علیه السلام، علی بن الحسین، امام محمّد باقرعلیه السلام و امام جعفر صادق در کشور حجاز در شهر مدینه(۷۸) منّوره، در قبرستان بقیع واقع شده است. و قُبور امام موسی کاظم‌علیه السلام و امام محمد جوادعلیه السلام در عراق، شهر کاظمین(۷۹) نزدیکی بغداد واقع شده است. مرقد امام رضاعلیه السلام در ایران، در شهر مشهد قرار دارد. مضجع شریف امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری‌علیه السلام در عراق، شهر سامراء(۸۰) در میان راه بغداد و کرکوک قرار گرفته است. و امام دوازدهم زنده و از دیدگان پنهان است. و عراق اسم کشور است. و نجف و کربلا اسم دو شهر اند. حجاز نام کشور و مدینه اسم شهر و بقیع اسم آرامگاه است. و کاظمین اسم شهر، و خراسان و طوس و سامراء نام شهر هستند.

اصحاب کساء

پنج شخصیت(۸۱) زیر به عنوان اصحاب کساء معروفند. ۱ – پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم ۲ – امیرمؤمنان علی بن ابی طالب‌علیه السلام ۳ – فاطمه زهرا دخت گرامی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و همسر امیرالمؤمنین و امام حسن و حسین ۴ – امام حسن‌علیه السلام ۵ – امام حسین‌علیه السلام در وجه تسمیه این بزرگواران به اصحاب کساء گفته‌اند: آنان به اتفاق رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم زیر یک عبا (کساء) قرار گرفتند و پروردگار سبحان فرشته وحی (جبرئیل امین علیه السلام) را برای بیان فضائل و مناقب آن گرامیان نزد پیامبر مأمور ساخت و حضرت جبرئیل‌علیه السلام ششمی آنان شد. این قضیه در بیت امّ سلمه که از همسران مورد احترام پیامبر بود واقع شد. و امّ سلمه خواست در جمع آنان داخل شود پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم اجازه نداد و فرمود: تو راه خیر را برگزیده‌ای.(۸۲)

اهل بیت‌علیهم السلام

با تکیه به آیه تطهیر، اهل بیت شامل پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام می‌باشد. آیه تطهیر این است: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».(۸۳) «همانا خداوند اراده فرموده است که هر نوع آلودگی را از شما اهل بیت دور کند و پاکیزه تان سازد پاکیزه ساختنی». پس اهل بیت پنج تن آل عبا هستند و همسران رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در آنان داخل نیستند.(۸۴) دلیل مطلب روایت سیوطی در کتاب الدرالمنثور است به چند سند صحیح از امّ سلمه و ابوسعید خدری. و از عائشه و از سعد و از واثلهٔ بن اسقع و از ابن عباس و دیگران که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین‌علیهم السلام است.(۸۵) و طبری در تفسیر خود هفده حدیث نقل کرده در این مورد که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر، همان پنج تن هستند.(۸۶) و مذکّر آوردن ضمیر در آیه مانع از اراده زوجات پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم است. گرچه کلام در قبل و بعد آیه شریفه درباره زنان رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم باشد چون انتقال از مطلبی به مطلب دیگر در قرآن فراوان است.(۸۷)

اعتقاد ما درباره حضرت زهراعلیها السلام

ما عقیده داریم که آن حضرت، بانوی بانوان جهان و افضل زنان روزگار است چون پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم درباره‌اش فرمود: فاطمهُ سیّدهٔ نِساءِ اَهل الجنّهٔ.(۸۸) فاطمه سیده زنان اهل بهشت است. و نیز فرمود: فاطمهُ بضعهٌ مِنّی فَمن أَغضبها أغضَبَنی.(۸۹) فاطمه پاره تن من است هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.

دلائل امامت امیرمؤمنان علی‌علیه السلام

ادله‌ای که امامت علی‌علیه السلام را اثبات می‌کند فراوان است در این‌جا به پنج دلیل(۹۰) اشاره می‌کنیم: دلیل اول [آیه انذار و حدیث یوم الدار(۹۱)] در نخستین روزهایی که هنوز اسلام شکوفایی پیدا نکرده بود آیه شریفه «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» (۹۲)، «و نزدیکان خودت را به اسلام دعوت کن» نازل شد. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم از طرف خداوند منّان مأمور شد خویشاوندان نزدیک خویش را به اسلام دعوت کند لذا حضرت علی را فرا خواند و فرمود: ران گوسفندی و یک صاع (حدود سه کیلوگرم) آرد و ظرف بزرگی از شیر را آماده سازد و غذا تهیه کند، سپس فرزندان عبدالمطلب را به صرف غذا دعوت نماید. پس از آن که مدعوین آمدند غذایی را که آماده کرده بودند حاضر کردند، پس از آن که همگان سیر شدند و در طعام جز اثر انگشتانشان نقصی پدید نیامد [و بدین سان، معجزه‌ای آشکار ساخت] و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم اراده فرمود با آنان سخن بگوید. ابولهب برایشان سبقت گرفت و گفت: به راستی که میزبان شما را سحر کرده است. و پس از آن آنها متفرق شدند در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم با آنان سخن نگفته بود. فردا نیز مثل گذشته دستور طبخ غذا داد و آنان را جمع کرد و پس از پذیرایی فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، پس کدام یک از شما مرا در نشر این آیین کمک خواهید کرد تا برادر من و وصی و خلیفه و جانشین من باشد؟ همگی سکوت کردند و تمایلی نشان ندادند. علی‌علیه السلام سکوت را شکست و برخاست و گفت: من ای پیامبر خدا شما را در این راه یار و یاور هستم پس پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم دست به گردن علی گذاشت و فرمود: انّ هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا. به راستی که این نوجوان برادر من و وصی من و خلیفه و جانشین من در میان شما است. پس کلام او را بشنوید و از او اطاعت و فرمانبرداری کنید. آنان برخاستند در حالی که می‌خندیدند و با ریشخند به ابوطالب می‌گفتند: محمد تو را دستور داده است که کلام پسرت را بشنوی و از او اطاعت کنی. این حدیث را طبری به صورت مسند در تاریخ و تفسیر خود آورده است.(۹۳) [ملاحظه فرمودید که حدیث با صراحت، امامت، رهبری، وصایت و خلافت امام علی‌علیه السلام را بیان می‌کند.]

[حدیث غدیر]

دلیـل دوم: یکی از ادله روایی امـامت علی‌علیه السـلام، فرمـوده رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم در روز غـدیر است: آیـا من از مؤمنان در حق خودشان سـزاوارتر و برتر نیستم؟ همگی گفتند: بلی. فرمود: هر کس که من صاحب اختیار و سرپرست او هستم علی صـاحب اختیـار و سـرپرست او می‌باشـد. بارالهـا! هر کس او را دوست دارد او را دوست بـدار و دشـمن بـدار هر که علی را دشـمن می‌دارد و یاری کن هر آن کس که علی را یاری کنـد و بیچاره کن هر آن کس را که از یاری علی مضایقه کنـد و حق را بر محور او بدار هرجا که باشد.(۹۴) طبق نقل صبان در کتاب اسعاف الراغبین این حدیث را سی تن از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسـلم از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده‌اند.(۹۵) وجه دلالت این حـدیث بر امامت مولا در این است که حـدیث دلالت می‌کند بر این که حضـرت علی نسبت به مؤمنان برتر از آن‌ها نسبت به خودشان است. از این رو حضرتش امام بر آنان است. چون درجه امامت هم بالاتر از این نیست. [حدیث مرغ بریان(۹۶)] دلیل سوم: سخن رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است در وقتی که پرنده بریان شده‌ای به رسم هدیه برای حضرتش آوردند.(۹۷) دعا کرده و گفت: خدایا محبوب‌ترین بندگان خودت را برسان تا در خوردن این پرنـده بـا من شـرکت نمایـد. در مفـاد حـدیث و چگونگی اسـتدلال به آن بر امـامت امیرمؤمنان‌علیه السـلام بایـد گفت: علی‌علیه السـلام محبـوب‌ترین خلق نزد خـدا و رسول بوده پس افضـل از دیگران است زیرا خـدا و رسول بی‌جهت کسـی را دوسـت نمی‌دارد، حتماً چنین فردی که محبوب خدا و رسول است، افضل همه بندگان خداوند است. وقتی فضیلت حضرت به وسیله حدیث ثابت شـد، سـزاوارتر از دیگران به خلافت و امامت است زیرا تقـدیم مفضول بر فاضل از نظر عقل قبیـح است. [حدیث منزلت] دلیل چهارم: فرموده رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم در حدیث منزلت که به علی‌علیه السلام فرمود: «منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون نزد موسـی است جز آن که بعـد از من پیامبر دیگری نیست».(۹۸)و (۹۹) وجه دلالت این حـدیث بر امامت امیرمؤمنان از این نظر است که: چنان که هارون علیه السـلام وزیر موسـی‌علیه السلام و شریك او در نبوت(۱۰۰) بود، در صورتی که پس از حضـرت موسـی حیـات داشت خلافت موسـی خاص وی بود. و در حـدیث فوق نیز رسول خداصـلی الله علیه وآله همه مقامات و مناصبی که حضـرت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی‌علیه السلام در میان بنی اسرائیل داشت(۱۰۱) جز نبوت، در مورد امیرمؤمنان‌علیه السلام قرار داده است. و چون علی‌علیه السلام پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم زنده ماند، از این رو خلیفه حضرت بوده و تنها صـفت پیامبری از او نفی شده است.(۱۰۲) آیه ولایت دلیل پنجم: کلام خداوند سـبحان است که فرمود: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ»؛(۱۰۳) «یعنی نیست حاکم شما و اولی به تصرف در امور شما مگر خـدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورنـد و نماز را به پای می‌دارند و زکات را می‌دادند در حالی که در رکوع هسـتند». آن گونه که در کتاب اسباب النزول سیوطی و علی بن احمد واحدی نیشابوری و تفسیر ثعلبی و ... آمده: موقعی که علی‌علیه السلام در حـال نمـاز انگشتری خود را به تهیـدستی که تقاضـای کمك نمود داد، آیه فوق در حق او نازل شـد.(۱۰۴) وجه دلالـت این آیه بر امامت امیرمؤمنان‌علیه السـلام واضح است چون به موجب این آیه شـریفه ولایت منحصر است به خدا و رسول و امیرمؤمنان. و همان ولایتی که برای خدا و نبی ثابت است، به علی‌علیه السلام نیز نسبت داده شده است پس قرار دادن ولایت علی در ردیف ولایت خدا و رسول استوارترین دلیل بر امامت آن حضرت است و از این قرائن می‌توان استفاده کرد که مقصود از ولیّ «اولی است که بر امامت منطبق خواهد شد. دلیل شـشم: علی‌علیه السلام بر همه صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم برتری داشت از این جهت درخور منصب امامت است زیرا مقدم داشـتن مفضول بر فاضل از نظر عقل و منطق قبیح است. دلیل بر این که علی‌علیه السلام لایق‌ترین و با فضیلت‌ترین یاران رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بود آن است که: علی‌علیه السلام به شهادت قطعی تاریخ، کانون همه فضایل انسانی و اخلاقی و انسانیت است زیرا او آگاه‌ترین، دلیر ترین، فـداکار ترین مجاهـدان در راه خدا، و سـخاوتمندترین و پارساترین و

عـادل‌ترین و خداشـناس ترین و گویا ترین و خردمنـدترین و خوش‌خو ترین و با تـدبیر ترین اصـحاب رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم، و نخسـتین فردی بـود کـه به اسـلام گرویـد و ... دلیـل بر اعلمّیت علی‌علیه السـلام بر دیگر صـحابه این است که او پناهگـاه اصـحاب در همه مشـکلات علمی بود و آنان به او مراجعه می‌کردند در حالی که هیچ‌گاه حضـرت به آنها مراجعه نداشت.(۱۰۵) او برای اثبات این ادعا سـخنان رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم بسـنده است که فرمود: (۱۰۶) علی، در قضاوت، از تمام شـما برتر است.(۱۰۷) همچنین فرمود: من شهر علمم و علی در آن است.(۱۰۸) این دو کلام نبوی بهترین دلیل است بر اینکه حضرت علی‌علیه السلام به جمیع علوم پیامبر آگاهی داشته است. و گواه دیگر، پیشگوییها و اخبار از آینده است.

پیشگویی‌های حضرت علی‌علیه السلام

حـوادث و رخـداد هـایی کـه حضـرت علی‌علیه السـلام پیش از وقـوع از آن‌هـا آگـهی داده بسیار است از جمله: ۱) قیام و سـرانجام خوارج(۱۰۹) و سـرنوشت ذی الثـدیه(۱۱۰) سـرکرده خـوارج. ۲) غرق شـدن شـهر بصـره(۱۱۱) ۳) و قیـام صـاحب الزنـج(۱۱۲) و تاتار(۱۱۳) ۴) کشته شدن خود به دست ابن ملجم(۱۱۴) ۵) اخبار جمعی از یاران که پس از من از شما می‌خواهند مرا دشنام دهید و از من تبری جوییـد.(۱۱۵) - پیشـگویی شـهادت میثم تمار(۱۱۶) - رُشَـیْد هَجَری(۱۱۷) - جُوِیْریه و بـه دار آویختن آنـان(۱۱۸) - خبردادن به کمیل بن زیاد(۱۱۹) - قنبر(۱۲۰) - غلام خود - که پس از او به شهادت خواهند رسید. دلیل بر اشجعّیت مولی علی‌علیه السـلام و اینکه او مبارز ترین صـحابه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بوده آن است که: [این شیر بیشه شجاعت] در هیچ یک از میادین نبرد پشت به دشـمن نکرده(۱۲۱) و در مبـارزه با ابطال و قهرمانان همواره کسب پیروزی کرده و ضـرباتش کاری و به حیات دشـمن پایان داده، قبل از بیست سالگی به معرکه نبرد شـتافته و دلاوری ها از خود بروز داده است چنان که در بستر رسول خداصلی الله علیه وآله وسـلم، خوابید و در مقام فداکاری نسبت به حضـرت برآمد.(۱۲۲) و در تمامی جنگ‌ها چون بـدر،(۱۲۳) اُحد،(۱۲۴) بنی النضیر(۱۲۵) و احزاب(۱۲۶) کـه عمرو بـن عبـدود در آن بـه هلاـکت رسـید، و بنی قریضـه(۱۲۷)، و وادی الوحـل(۱۲۸)، و سلسله(۱۲۹) که همه رزمندگان مانند رشته زنجیر، اسیر شدند، و بنی المصطلق(۱۳۰) و جنگ خیبر(۱۳۱) که با کندن در آن معجزه بزرگی از خـود نشـان داد، و غزوه حنین(۱۳۲) و طائف(۱۳۳) جمع بسـیاری از سـران کفار را از دم تیغ آبـدار می‌گذراند. و پس از رحلت رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم در جنگ‌هـای جمـل(۱۳۴) و صفین(۱۳۵)، بسـیاری از سـران کفّـار را از دم تیغ آبـدار می‌گذراند. و پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله در جنگ جمل و صفین و نهروان شجاعت ها و رشادتها از خود نشان داد که در السـنه خاص و عام مشهور و ضربات او در کتب علما مسطور است. دلیل بر این که علی‌علیه السلام اکرم صحابه بود این است که: حضـرتش روزه می‌گرفت و گرسـنگی می‌کشـید و غـذای ساده خود را ایثار می‌کرد و آیه شـریفه: «یوفون بالنـذر ویخافون یوماً کان شـرّه مستطیراً. ویطعمون الطّعام علی حبّه مسکیناً و یتیماً و اسیراً. انّما نُطعمکم لِوجهِ اللّٰه لانُرید مِنکم جزاءً و لاشکوراً» (۱۳۶). در حق آن بزرگوار و همسر مکرمه اش حضـرت فاطمه و دو فرزند دلبندش امام حسن و امام حسین‌علیهم السلام و ایثار به یادماندنی و بی‌نظیر شـان نـازل گردیـده اسـت.(۱۳۷) دیگر آن کــه هزار بَرده(۱۳۸) از دسترنــج و کَـدِّیَمین و عرقِ جَـبین خریـداری و رها ساخت.(۱۳۹) هیـچ‌گاه دست ردّ به سـینه مسـتمندی نزد. و تنها کسـی بود که به آیه شـریف نجوی عمل نمود(۱۴۰) تا آن که نسـخ شد.(۱۴۱) «یا اَیُّهَاالّـذین آمَنُوا اذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَـدِّمُوا بیْنَ یَـدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً»؛(۱۴۲) «ای کسانی که ایمان آوردهایـد، هرگاه با پیامبر گفتگوی محرمانه می‌کنیـد، پیش از گفتگوی محرمانه خود، صـدقه‌ای تقـدیم نمایید». معاویه درباره داد و دهش آن بزرگوار گفته است: اگر علی خانه‌ای پر از طلا و خانه دیگری پر از کاه می‌داشت، اول خانه طلا را می‌بخشـید و صـدقه می‌داد تا هیچ چیز از آن باقی نماند.(۱۴۳) دلیل بر آن که علی‌علیه السـلام زاهدِ صـحابه بود آن است که: حضـرت ترک دنیا کرده و آن را سه بار مطلقه کرده بـود. و می‌فرمـود: ای زر و سـیم دنیـا، دیگری را غیر از من بفریب.(۱۴۴) طعـامش نـان جو با نمک و سـرکه بود. و از کرباس

خشن خام لباس تهیه می کرد. و می‌فرمود: به حدّی بر جامه خود وصله زده‌ام که از دوزنده آن دیگر خجالت می کشم. و جامه خود را گاهی با چرم و دیگرگاه با لیف خرما وصله می‌زد، کفش و غلاف شمشیر خود را از لیف خرما تهیه می کرد. اموالی که از اطراف و اکناف کشورهای اسلامی نزد حضرت جمع می‌شد همه را بین مسلمانان توزیع می کرد و پس از شهادت میراثی از حضرتش نماند.

بردبار ترین اصحاب بود

مروت و بردباری و مماشاتی که در مقابل سپاه جَمَل [ناکثین] به ویژه دو چهره سرشناس از دشمنانش «مروان» (۱۴۵) و «ابن زبیر» (۱۴۶) از خود نشان داد در تاریخ ثبت و در السنه مشهور است. و به رزمندگان سپاه خود دستور داده بود آنان که از صحنه کارزار گریخته اند تعقیب ننمایند و مجروحان جنگ را به قتل نرسانند.(۱۴۷) نیز موارد زیر دلیل بر حلم و گذشت آن بزرگوار است. دستگیری «عمروبن عاص» و «بسر بن ارطاة» در نبرد صفین، و باکرامت و بزرگواری خاص خود وقتی بر شریعه فرات تسلّط یافت و شامیان را از آن به دور راند، اجازه داد برای معاویه و سپاهش آب بردارند و مقابله به مثل نکرد.(۱۴۸)

عابدترین اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بود

حضرت در طول شبانه روز نزدیك هزار رکعت نماز به جای می‌آورد(۱۴۹) و پیشانی مبارکش به سبب سجده‌های طولانی همچون زانوی شتر پینه بسته بود.(۱۵۰)(۱۵۱) و ادعیه‌ای که آن حضرت انشاء کرده این ادعا را ثابت می کند.(۱۵۲)

عادل‌ترین اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بود

حضرت، اوّلین رهبری است که در داد و دهش، اصل مساوات را میان مردم به مرحله اجرا گذاشت و خود را در عِداد فردی از آن‌ها به حساب آورد. حتی مردی از او به شُریح قاضی شکایت کرد و ایشان در محکمه حاضر شد و در مقام دفاع برآمد.

فصیح ترین اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بود

از حضرت خطبه‌های بلند و کلمات قصاری به یادگار مانده است(۱۵۳) که می گویند کلام آن بزرگوار پس از [قرآن و سخنان گهربار رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فراتر از سخن بشر و فرو تر از کلام حق است، چنانکه فن سخنوری و نگارش را دیگران از حضرتش فرا گرفتند. معاویه در باب سخن آوری آن حضرت گفت: «فصاحت در قبیله قریش منحصر به اوست».(۱۵۴)

خوش خلق ترین اصحاب بود

حکایت‌های بسیاری در باب خوش اخلاقی حضرت روایت کرده‌اند و به حدّی خوش‌خو بود حتی دشمنان به عنوان خرده گیری برایشان درباره‌اش می گفتند شوخ طبعی و بشاشت و مشاشت دارد و لطیفه گو است.(۱۵۵) (و این نبود مگر به خاطر خوش رفتاری او با دوستان و سیره پسندیده وی با یارانش).

با تدبیر ترین اصحاب بود

حسن تدبیر نیکو و سیاست جنگی که در مأموریت‌های رزمی - که از سوی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به او محوّل می‌شد

– از خود بروز داد دلیل این مدعا است. آن بزرگوار بود که در مقام رایزنی، به خلیفه دوم فرمود: شخصاً در جنگ‌های روم و ایران شرکت نکند تا مبادا کشته شده و رخنه در ارکان اسلام بیفتد زیرا اگر دشمن از حضور فرمانده کل قوا در این جنگ‌ها باخبر می‌شد به طور یقین برای کشتن او اقدام جدّی می‌کرد.(۱۵۶) و نیز حضرت بود که نظر داد، خلیفه دوم، زیورآلات کعبه را برای تجهیز سپاه اسلام، دست نزند و آن وقتی بود که جمعی از یاران رسول خدا نزد خلیفه نشسته بودند و سخن از زیورهای گرانبهای کعبه به میان آوردند و گفتند: خانه کعبه احتیاج به زیور ندارد خوب است آن‌ها را بفروشی و لشکر اسلام را بدان تجهیز کنی که اجری بزرگ‌تر دارد و بهتر است. خلیفه دوم از این پیشنهاد خوشش آمد و آهنگ این کار را کرد با این وجود بهتر دید مسأله را با علی‌علیه السلام هم در میان بگذارد. و چون موضوع مطرح شد حضرت فرمود: خداوند متعال در قرآن فیء را بین مستحقان تقسیم کرده و مصرف خمس را نیز مشخص کرده و صدقات را در جایگاه خود قرار داده و زر و زیورهای کعبه در آن روزگار در کعبه بوده است ولی خداوند سخنی از زیورآلات کعبه نفرمود، نه از آن جهت که فراموش کرد لذا حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله وسلم آنها را به همان حال خود باقی گذاشت و کاری به آن نداشت تو هم آنها را در همان جا بگذار و دست به سوی آنها دراز نکن. عمر گفت: اگر تو نبودی کار ما به رسوایی می‌کشید.(۱۵۷) و نیز حضرت فرمود: اگر تقوای الهی و پروا پیشگی مانع نبود، از همه اعراب، زیرک تر و سیاستمدار تر بودم.(۱۵۸)

سهل‌انگاری نکردن در امور دین

دلیل بر این که حضرت در اجرای سیاست و اقامه حدود و کیفر بزهکاران سختگیر بود این است که حضرت در ذات خدا خشونت داشت به طوری که معروف است که گروهی را در آتش سوزانـد(۱۵۹) و جمعی را قطعه قطعه کرد و دسته‌ای را به دار آویخت. و خانه مصقلهٔ بن هبیرهٔ(۱۶۰)(۱۶۱) کارگزار خائن خود، و جریر بن عبداللّه بجلی که نزد معاویه گریخته بودند، به ویرانه‌ای تبدیل ساخت. و قاطعیت و عدم مداهنه او در اقامه حدود و مجازات مشهور است، چنان که جماعتی را در دوران خلیفه اوّل و سوم به مجازات رساند.(۱۶۲)

اوّلین مسلمان بود

دلیل آن انبوه روایاتی است که در این باره به ما رسیده است. خود حضرت نیز مفتخر به سبقت بر همگان در اسلام آوردن بود و فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه مبعوث شد، و من روز سه شنبه اسلام آوردم و هرگز بت نپرستیدم.(۱۶۳)

امامت سایر امامان

ادله امامت در مورد یازده تن از فرزندان [و فرزند زادگان] حضرت علی‌علیه السلام فراوان است: ۱– نصّ امیرمؤمنان بر امامت فرزند خود حسن‌علیه السلام و نصّ امام حسن‌علیه السلام بر امامت برادر خود امام حسین‌علیه السلام، و نصّ هر یک از امامان به امامت جانشین خود. ۲– فرموده رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: اِنَّ اِبنی هذا اِمامٌ، اَخو اِمام، اَبوائمهٔ تِسْعهٔ.(۱۶۴) این فرزندم حسین، امام، و برادر امام و پدر حجّت‌های نه گانه است. ۳– روایاتی که در صحاح سته و غیر آن‌ها از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم روایت شده که حضرت فرمود: انّ الائمهَ مِن قُریش اومِن بنی‌هاشم.(۱۶۵) و انّه یَکُون بَعْدی اِثناعشر خَلیفهٔ، کلّهم مِن قُریش.(۱۶۶) امام‌های بعد از من از قریش یا از بنی‌هاشم هستند. امامان پس از من دوازده تن می‌باشند که تمام آنان از قریش هستند. و قال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم: «مَنْ ماتَ ولَمْ یَعْرِف اِمامِ زَمانِه ماتَ میتَةً جاهلیّهٔ»؛(۱۶۷) کسی که بمیرد بدون این که امام زمان خود را بشناسد مرگ او مرگ جاهلیت است. از حدیث اوّل و دوم استفاده می‌شود که تعداد امامان دوازده نفر می‌باشد –نه کمتر و نه بیشتر

– و این که تمامی آن‌ها از قبیله قریش هستند. و از حدیث سوم استفاده شد که در هر عصر یکی از آنها برخاسته‌اند. و از قریش جز مولا علی‌علیه السلام و یازده فرزندش دیگران، دعوی امامت ننموده‌اند. ۴- فرموده رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم: إنّی مخلف فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی أهل بیتی ما أن تمسکتم بهما لن تضلّوا من بعدی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض.(۱۶۸) من در میان شما دو یادگار گرانبها می گذارم: قرآن و خاندانم مادامی که به آن دو تمسک جویید بعد از من گمراه نمی‌شوید، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. [در اینجا چند نکته قابل ملاحظه است] از این حدیث وجوب تمسّک به عترت استفاده می‌شود یعنی اقتداء به گفتار و کردار آنان و انجام آنچه بدان امر می کنند و ترک آن چه از آن نهی می کنند. و نیز دلالت می کند بر عصمت آن گرامیان، چون عترت را در کنار کتاب خدا که معصوم است قرار داده است. و اگر آنان معصوم نبودند، متمسک به آنان از گمراهی در امان نبود. و نیز دلالت می کند که آنان از قرآن جدا نمی‌شوند. و اگر عصمت نبود جدایی امکان داشت، و امامت هم چیزی جز این امور نیست. ۵- امام بایستی عصمت داشته باشد و غیر از آن بزرگواران معصوم نداریم، از این رو آن بزرگواران امام واجب الاطاعهٔ بوده‌اند. ۶- امامان‌علیهم السلام از حیث دانش و فضل و کرم و زهد و ورع و عبادت برجسته‌ترین و کامل‌ترین انسان عصر خود بودند. کتاب‌ها پر است از انواع دانش هایی که از آنان تراوش کرده است. احادیثی که از آن گرامیان در علوم مختلف روایت شده در بیش از شش هزار و ششصد کتاب ثبت کرده‌اند که چهارصد کتاب آن به اصول اربعمائه معروف است.(۱۶۹) و یک راوی به نام ابان بن تغلب تنها از امام صادق‌علیه السلام سی هزار حدیث روایت کرده است.(۱۷۰) و حسن بن علی وشاء(۱۷۱) یکی از یاران امام رضاعلیه السلام می‌نویسد: در مسجد کوفه نهصد شیخ را دیدم که هر کدام می گفتند: حدیث کرد مرا امام جعفر صادق.(۱۷۲) و حافظ ابن عقده زیدی نام چهار هزار تن از معتمدین، به ویژه راویانی که از امام صادق‌علیه السلام به نقل روایت پرداخته‌اند، در یک کتاب جمع‌آوری نموده است.(۱۷۳)

حضرت مهدی صاحب الزمان – عجل اللّه تعالی فرجه –

موعود جهانی در سال ۲۵۶ دیده به جهان گشود بنابراین عمر آن حضرت تا سال ۱۳۳۰ (سال تألیف کتاب) حدود هزار و هفتاد و چهار سال می‌باشد و جای هیچ گونه تعجب نیست که یک فرد این اندازه عمر طولانی داشته باشد چون پروردگار قادر بر هر کاری توانا است همان طوری که از میان پیامبران، حضرت نوح‌علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود درنگ نمود. «فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِینَ عاماً»؛(۱۷۴) «در میان آنها هزار سال، پنجاه سال کم درنگ کرد». در میان آنها نهصد و پنجاه سال و همچنانی که از بد فرجامان دوزخی، دجّال روزگاری بس دراز است که زنده است. و کما این که عیسی بن مریم.

نوّاب خاص

سُفرای حضرت مهدی چهار نفر بودند [که به ترتیب به منصب نیابت گمارده شدند]: عثمان عمری، و فرزندش محمد بن عثمان، و حسین بن روح و علی سَمُری. دلیل نامگذاری آنان این بوده که ایشان واسطه بین حضرت و مردم بودند و حضرت در غیبت صغری بر آنان ظاهر می‌شد تا آن که دوران غیبت کبری فرا رسید.

بحث معاد

بحث معاد

معاد یعنی تجدید زندگی اجسام پس از فنای آنها و بازگرداندن آنها برای حسابی که دلیل عقلی و نقلی آن را اثبات می کند.

دلیـل عقلی: دلیـل عقلی بر اثبات روز جزا آن است که اگر قیامت و روز باز خواستی نباشـد «تکلیف»، کار نامعقول و بی فائـده ای می‌شد؛(۱۷۵) از این جهت برای جزای نیکوکاران و سزای بدکاران و گرفتن داد مظلوم از ظالم «معاد» حتمی است. و در این دنیا که خوشـی‌ها و لـذت هایش آمیخته به رنج و محنت است و بیشتر اوقات هم روی خوش به تبهکاران نشان می‌دهد و آنان مکافات اعمال خود را نمی‌بینند [به مقتضای عدالت و حکمت خدا] باید جهان دیگری باشد که نیکوکاران پاداش نیکوکاری و بدکاران کیفر تبهکاری خود را ببینند.(۱۷۶)

دلیل نقلی: آیات و اخبار فراوانی است که در این زمینه در دست است مانند آیه شـریفه: «قالَ مَن یُحْیِی الْعِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ قُلْ یُحْیِهَا الّذی اَنْشَأها اَوَّلَ مرّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ.» (۱۷۷)

[ابیّ بن خلف] «گفت: که زنـده می‌گرداند این اسـتخوان‌های پوسـیده را؟ ای پیامبر! به او بگو: زنده می‌کند آنها را همان که آفرید شان اول بار و او به هر خلقی دانا است».

سایر اعتقادات

یک مسـلمان بایستی به همه چیزهایی که از سوی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به ما رسیده اعتراف نماید و اعتقاد داشته باشد مانند صـراط، میزان اعمال، گفتار اعضای بدن، و حساب قبر، و حساب روز جزا، تقسـیم نامه اعمال، و بهشت، و جهنم، و شفاعت، و حوض کوثر، و نامه‌های اعمال و...

صراط

صراط جسـر و پلی است که برای عبور روی جهنم کشـیده شـده و همگـان بایـد از روی آن بگذرنـد.(۱۷۸)(۱۷۹) بنـدگان مطیع از روی آن به بهشت می‌روند و گناهکاران در آتش سقوط می‌کنند.

میزان اعمال

میزان وسـیله سـنجش اعمال نیک و بد انسان است. و آن معنای اصطلاحی و متبادر به ذهن یعنی ترازو است. کسانی گمان کرده‌اند که میزان آخرت مانند ترازوهای دنیایی دو کفه و شاهین دارد و اعمال انسان‌ها بعد از تجسم در دو کفه آن قرار می‌گیرد و سـنجیده می‌شود و قضاوت نهایی صورت می‌گیرد. در هر حال در آیات زیادی از آن سـخن رفته است از جمله خدای متعال فرموده: «وَ نَضَعُ المَوازینَ الْقِسْطَ لِیَوم القِیامَهْ».(۱۸۰) و ما ترازوهای عـدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد. «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ مَنْ خَفَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الّذینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بِما کـانُوا بآیاتِنا یَظْلِمُون».(۱۸۱) پس کسـانی که کفه ترازوی اعمـال خوبشـان سنگین شـد، همان‌ها اهل نجات انـد و کسانی که کفه ترازوی اعمال خوبشان سـبک شـد، پس آنها کسانی هسـتند که بر خود زیان وارد کردنـد بر اسـاس ظلمی که به آیات ما مرتکب شده‌انـد. «و آخَرونَ مَرْجَونَ لاَمْرِ اللّهِ(۱۸۲) اِمّا یُعَذِّبَهُمْ وَ اِمّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ و اللّه علیمٌ حکیم» (۱۸۳). و برخی دیگر (از گناهکاران هسـتند که) کارشان موقوف بر مشیّت خداست. یا (به عدل) آنان را عذاب کند و یا (به لطف و کرم) از گناهشان درگذرد. و خدا دانا و حکیم است.

سخن گفتن اعضا و جوارح

اعضا و جوارح انسان در روز حساب و سـنجش (قیامت) به سـخن آمده بر اعمال ارتکابی صاحبش گواهی می‌دهند خداوند سبحان

فرموده: «اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی اَفْواهِهِمْ و تُکَلِّمنا اَیدیهِمْ و تَشْهَدُ اَرْجُلُهمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ.»؛(۱۸۴) «امروز بر دهان آنان، مهر می‌زنیم و دست و پاهایشان را به سخن در می‌آوریم که بر کارهای آنان گواهی می‌دهند». و جای دیگر فرمود: «شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُم و اَبْصارُهُمْ و جُلودُهُمْ بِما کانُوایَعْمَلُونَ».(۱۸۵) «یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُم و اَیْدیهِم و اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ»؛(۱۸۶) «در آن روز زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهد».

تقسیم نامه اعمال

معنای تطایر کتب (پریدن نامه‌های اعمال) این است. بعد از آن که خداوند سبحان در رستاخیز از حساب خلایق فارغ شد، نامه‌هایی در هوا پراکنده می‌شود(۱۸۷) که هریک از آن‌ها در اختیار صاحب آن قرار می‌گیرد. و محتوای آن نامه‌ها کرده‌های صاحب نامه است چه خوب و چه بد، چه زشت و چه زیبا، چه ریز و یا درشت و به او فرمان می‌دهد که: «اِقْرَاْ کتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ اْلیومَعَلَیْکَ حَسیباً»؛(۱۸۸) «نامه اعمال خود را بخوان، امروز کافی است که خود محاسب خویشتن باشی». «فَاَمّا مَن اُوتِی کِتابَهُ بِیَمینِه. فَسَوفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً. وَ یَنْقَلِبُ اِلی اَهْلِهِ مَسروراً. وَ اَمّا مَن اُوتِیَ کِتابَهُ وراءَ ظَهْرِه. فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُورا وَ یَصْلی سَعیراً»؛(۱۸۹) «اما هر که نامه‌اش را به دست راستش دادند پس به زودی به حساب او به سهولت و آسانی رسیدگی می‌شود و خشنود به سوی کسانش بر می‌گردد. و اما آن کس که نامه عملش از پشت سر به او داده شود پس به زودی بخواند هلاک را و در آید در آتش سوزان».

حساب قبر

معنای حساب قبر این است که پس از آن که مکلّف را در قبر گذاشتند فرشتگان نکیر و منکر سراغ انسان می‌آیند از مسایل اعتقادی مانند توحید و نبوت و امام‌شناسی و دینی که برگزیده از او سؤال می‌کنند، هر کس جوابش صحیح بود، در حیات برزخی خود از روح و ریحان بهره‌مند شده و در آخرت از نعمت‌های بهشت برخوردار می‌گردد. و آن که پاسخ صحیح ندارد در قبر خویش گرفتار عذاب و در رستاخیز به آتش دوزخ گرفتار می‌گردد.(۱۹۰)

سؤال و حساب در قیامت

معنای حساب اخروی این است که خدای متعال پس از حشر و زنده کردن بندگان تمام حرکات و سکنات شان از کلی و جزئی، اعتقادی و عملی آنان را در این دنیا مورد حسابرسی و بازخواست [دقیق و عادلانه] قرار می‌دهد.(۱۹۱) «فَمَنْ یَعْمَل مِثْقالَ ذَرَةٍ خَیراً یَرَهُ. وَ مَنْ یَعْمَل مِثْقالَ ذَرّةٍ شَراً یَرَهُ»؛(۱۹۲) «پس هر که هم وزن یک ذره‌ای کار خیر یا شرّی انجام دهد در قیامت همان را خواهد دید. و هر که به مقدار ذره‌ای بدی کند، همان را خواهد دید».(۱۹۳) آن‌گاه به تناسب کارشان پاداش و کیفر می‌بینند.

بهشت [رزقنا اللّه و سایر المؤمنین الوصول الیها]

بهشت [کانون لطف و رحمت و] جایگاه همیشگی و سعادت [افراد خداپرست و دیندار و نیکوکار] است. در بهشت مرگ و پیری و بیماری، درد و رنج و خستگی و ملال راه ندارد. چنان که آفتاب سوزان و سرمای شدید در آن وجود ندارد. و کانون خوشی‌ها و لذت‌ها است. و افراد شایسته و نیکوکار همواره با خوشی و راحتی در آن زیست می‌کنند. و هر کس داخل جنّت شد زندگی جاویدان دارد و همواره در آن خواهد ماند.(۱۹۴)

جهنّم

جهنّم(۱۹۵) جایگاه عـذاب است که خداوند متعال برای کفار و تبهکاران معین فرموده و کافرانی که به دوزخ می‌روند برای همیشـه در آن‌جا ماندگار خواهند بود. اما اگر خداپرسـتان [که به سبب ضعف ایمان مرتکب معصیت شده‌اند]به دوزخ افکنده شوند احتمال دارد که در پرتو رحمت خدای رحیم، و شفاعت برگزیدگان مقّرب درگاهش از آن جایگاه نجات یابند.(۱۹۶) و دوزخیان می‌میرند و زنده می‌شوند و از عذابشان کم نمی‌شود. جهنمیان در صورتی که فریادرسـی طلب کنند، آبی مانند مس گداخته بر سر و رویشان ریخته می‌شود ... « وَ اِنْ یَسْتَغیثُوا یُغاثُوا بماءٍ کَالْمُهلِ(۱۹۷) یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئَس الَشّرابُ و سائت مُرْتَفَقاً»؛(۱۹۸)(۱۹۹)(۲۰۰ ...) « و اگر آبی درخواست کننـد، آبی هماننـد مس گـداخته که روی ها را می‌سوزانـد و بریان می‌کنـد به آنها می‌دهنـد. چه شـربت بـدی است! و چه بد محل اجتماعی است!».

شفاعت

شفـاعت ویژه گناه کارانی است که خط فکری و رهبری و اصول عقائـد آنان صـحیح باشـد. آن که نسبت به گناهانش نادم است و اظهار پشـیمانی کند، نیازمند شفاعت نیست.(۲۰۱) و کافران از شـفاعت بی بهره‌اند. شـفیعان قیامت عبارتند از: پیامبران الهی، اوصیاء آنان، صالحان از مؤمنان. شافعان جز برای افرادی که طلب کنند، شفاعت نمی‌کنند.

حوض کوثر(۲۰۲)

حوض کوثر همان حوض پیامبر اسـلام در روز رسـتاخیز است که پهنایش از شهر «ایله» (میان مصر و شام) تا شهر صنعا(۲۰۳) که در یمن واقع شده خواهد بود. و به تعداد سـتارگان آسـمان جام هایی در کنار آن وجود دارد و ساقی آن علی‌علیه السـلام است. هر که یک بار از آب گوارای آن بنوشد دیگر تشنگی به سراغش نخواهد آمد.

صحیفه یا نامه اعمال

معنـای ثبت اعمـال این است که پروردگـار متعـال برای هر یـک از مکلُفـان دو فرشـته نگهبـان در روز و دو فرشـته نگهبان در شـب گمارده تا فرشـته دست راست کارهای پسـندیده و فرشـته دست چپ، کرده‌های بـد او را یادداشت بنماینـد. خداونـد در قرآن مجید می‌فرمایـد: «وَ اِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظینَ کِراماً کاتِبینَ یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ»؛(۲۰۴) در صورتی که فردی به اندیشه کار نیک افتد حسـنه‌ای در پرونده اعمالش ثبت می‌شود و اگر به عمل به آن مبادرت ورزد ده بار برایش نوشته می‌شود، چنان که فکر کار زشت در نامه اعمال ثبت نشـده در صورت ارتکـاب، مهلتی هفت سـاعته به او داده خواهـد شـد، تـا در صورت توبه در پرونـده اعمالش ثبت نشود. و در صورتی که توبه نکرد فقـط یـک گناه در پرونـده اعمالش ثبت می‌گردد، چنان که خداونـد متعال می‌فرمایـد: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیئةِ فَلا یُجْزی اِلّا مِثْلَها»؛(۲۰۵) «هر کس نیکی ای بیـارد ده برابر آن دارد و هر کس بـدی بیـاورد جز برابر آن سزایش ندهند». تمام.

منابع تحقیق

قرآن مجید. نهج البلاغه: گردآورنده شـریف رضی: ابوالحسن محمّد بن حسن (م: ۴۰۴ ه.ق) الف اثبات الهداهٔ: حر عاملی: محمدبن حسن (م: ۱۱۰۴ ه.ق) الاحادیث الغیبیّهٔ: تألیف و نشر: مؤسسهٔ المعارف الاسلامیهٔ – قم. احقاق الحق: شهید سیّد نوراللّه حسینی تستری (م: ۱۰۹۱ ه.ق) الارشاد فی معرفهٔ حجج اللّه علی العباد: شیخ مفیـد: محمـد بن محمـد بن نعمان (م: ۳۸۱ ه.ق) اسـد الغابهٔ: ابن اثیر علی‌بن محمّـد جزری (م: ۶۳۰ ه.ق) الاعتماد فی شـرح واجب الاعتقاد: مقـداد بن عبداللّه سـیوری (م: ۸۲۶ ه.ق) اِعلامـ الوری بأعلام

الهدی: فضل بن حسن طبرسی (م: ۵۴۸ ه.ق) امامت پژوهی: جمعی از نویسندگان، زیر نظر دکتر محمود یزدی مطلق (فاضل) الأمالی: شیخ صدوق: محمّدبن علی بن حسین صدوق (م: ۳۸۱ ه.ق) اوائل المقالات: شیخ مفید (م: ۳۸۱ ه.ق) ایضاح المراد فی شرح کشف المراد: علی ربانی گلپایگانی ب – پ باب حادی عشر: حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (م ۷۲۶ ق) با شرح النافع یوم الحشر، فاضل مقداد (م ۸۲۶). بحارالانوار: محمّدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰) بحوث فی الملل و النحل: جعفر سبحانی. پایه‌های علمی و منطقی عقاید اسلامی: ابوطالب تجلیل تبریزی. ت تاریخ الامم و الملوک (= تاریخ طبری): محمّد بن جریر طبری (م: ۳۱۰ ه.ق) تفسیر بیضاوی: انوار التنزیل و أسرار التأویل ناصر الدین ابوسعید عبد سعید عبداللّه شیرازی بیضاوی (م: ۷۹۱ ه.ق) التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب): فخرالدین محمدبن عمربن حسین معروف به فخر زاده (م: ۶۰۶ ه.ق) تجرید الاعتقاد: محمّدبن جریر طبری (م: ۳۱۰ ه.ق) تصحیح الاعتقاد: شیخ مفید ترجمه تاریخ طبری: محمّدبن جریر طبری (م: ۳۱۰ ه.ق) تقریب المعارف: ابوالصلاح حلبی (م: ۴۴۷ ه.ق) التنقیح: سیّد ابوالقاسم موسوی خویی (م: ۱۴۱۳ ه.ق) تقریر، شهید میرزا علی غروی تبریزی ج – ح جامع البیان (تفسیر طبری): محمّد طبری. (م: ۳۱۰ ه.ق) الحدائق الناضرة: یوسف بحرانی. (م: ۱۱۸۶ ه.ق) د – ذ – ر الدرالمنثور: جلال الدین سیوطی (م: ۹۱۱ ه.ق) ذخائر العقبی: محب الدین احمد طبری (م: ۶۹۴ ه.ق) راهبرد: آقا محمّد علی کرمانشاهی (م: ۱۲۱۶ ه.ق) الرعایة فی علم الدرایة: زین الدین بن علی عاملی (= شهید ثانی) (م: ۹۶۵ ه.ق) رسائل الشریف المرتضی: سید مرتضی، علی بن الحسین موسوی علم الهدی (م: ۴۳۶ هق) رهبری در اسلام: محمدی ری شهری روضة الواعظین: محمّد فتال نیشابوری (م: ۵۰۸ ه.ق) روح المعانی: سیّد محمود آلوسی (م: ۱۲۷۰ ه.ق) س – ش سرمایه ایمان: ملا عبد الرزاق لاهیجی (قرن ۱۱) شرح المختصر: ابن سبکی شرح المواقف: عضد الدین عبدالرحمن ایجی (م: ۷۵۶ ه.ق) شرح المقاصد: سعد الدین مسعود تفتازانی (م: ۷۹۳ ه.ق) شرح نهج البلاغه: حبیب اللّه هاشمی خویی شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید (م: ۶۵۶ ه.ق) شواهد التنزیل: عبید اللّه حاکم حَسکانی (متوفای بعد از ۴۷۰ ه) شناخت امام: مهدی فقیه ایمانی ص صحیح ابن حبّان: ابن حبّان (م: ۳۵۴ ه.ق) الصحیح: بخاری: محمدبن اسماعیل (م: ۲۵۶ ه.ق) الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه وآله: سید جعفر مرتضی عاملی الصوارم المهرقة: قاضی نور اللّه شوشتری (شهادت ۱۰۱۹ ه) ع – غ – ف العقائد الحقة: سید احمد موسوی خوانساری (م: ۱۳۶۳ ه.ق)، تحقیق ناصر باقری بید هندی عبقات الانوار: میر حامد حسین لکهنوی (م: ۱۳۰۴) علیّ و السنة: بحرانی (م: ۱۱۰۷ ه.ق) غایة المرام: سید هاشم بحرانی (م: ۱۱۰۷ ه.ق) الغدیر: عبدالحسین امینی (م: ۱۳۹۰ ه.ق) فضائل الخمسة: سیّد مرتضی حسینی فیروز آبادی فضائل: احمد بن حنبل (م: ۲۴۱ ه.ق) فهرست ملحقات احقاق الحق: مرتضی فرج پور ک کتاب الطهارة: مرتضی انصاری (م: ۱۲۸۱ ه) کفایة الطالب: محمد بن یوسف گنجی شافعی (م: ۶۵۸ ه.ق) الکامل فی التاریخ: ابن اثیر: فخرالّدین ابوالحسن علی (م: ۳۲۸ ه.ق) کشف الغمه: اربلی: علی بن عیسی (م: ۶۹۳ ه.ق) م مجمع البیان: طبرسی: فضل بن حسن (م: ۵۴۸ ه.ق) مجموعه رسائل اعتقادی محمدباقر مجلسی، تحقیق: سید مهدی رجائی المسند: احمد بن حنبل (م: ۲۴۱ ه.ق) المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری: محمّدبن عبداللّه (م: ۴۰۵ ه.ق) المصنّف: ابن ابی شیبة: عبداللّه بن محمّدبن ابی شیبه کوفی (م: ۲۳۵ ه.ق) المراجعات: سیّد عبدالحسین شرف الدین موسوی (م: ۱۳۷۷ ه.ق) معجم رجال الحدیث: سیّد ابوالقاسم موسوی خویی (۱۳۱۷ – ۱۴۱۳ ه.ق) معجزات و دلائل نبوة: سیّد الانبیاء والمرسلین: یوسف محمّد فارح یوسف معجزات النبی‌صلی الله علیه وآله: ابوالفداء حافظ ابن کثیر دمشقی (م: ۷۷۴ ه.ق) المیزان: سید محمّد حسین طباطبایی تبریزی (۱۳۲۱ – ۱۴۰۲ ه.ق) مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب مازندرانی: محمّد بن علی بن شهر آشوب (م: ۵۸۸ ه.ق) منتهی الآمال: محدث قمی (م: ۱۲۵۹ ه.ق)، تحقیق ناصر باقری بید هندی معجزات و دلائل نبّوة سیّد الانبیاء والمرسلین: یوسف محمّد فارح یوسف معجزات الرسول‌صلی الله علیه وآله و دلائل صدق نبّوتهٔ: ابراهیم جَلُهومْ و عبدالسلام حَمّاد ن نهج الحق: علامه حلی: (حسن بن یوسف بن مطّهر حلی، م: ۷۲۶ ه.ق) النکت الاعتقادیة: فخرالمحققین، محمد بن حسن: علامه حلی.(۲۰۶) (م: ۷۷۱ ه.ق) و الحمدللّه و صلی اللّه علی محمدٍ و عترته الطیبین الطاهرین و احشرنا معهم و فی ظلّهم و تحت لوائهم یا ارحم الراحمین

پی نوشت ها

۱) نمونه را نـک: الذریعـهٔ، ج ۲، ص ۱۸۱ – ۱۹۹. ۲) و به چـاپ مؤسسـهٔ اهل البیت‌علیهم السـلام – بیروت، لبنان، نیز مراجعه شـده است. ۳) سـید مرتضـی رحمه الله، می‌نویسد: دین، در اصـطلاح شـرع، عبارت است از آنچه رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم به سوی آن دعوت کرده است. نک: رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۰. «ب» ۴) سوره نحل، ۹۰. ۵) در اصطلاح به چیزی که از علم به چیز دیگر حاصـل شود، دلیل گوینـد، «ب». ۶) صاحب معالم می‌نویسـد: این عقیـده اکثر علمای اسـلامی است، مگر گروهی کوچـک از اهـل خلاف که سـخنان آنان براساس درستی تکیه نـدارد و قابل اعتماد نیست. – نک: الاقتصاد الهادی، ص ۱۰؛ اصول دین بغدادی، ج ۱، ص ۲۵۵؛ الشامل فی اصول الـدین، ص ۲۷؛ اسـرار الآیات ملاصدرا، ص ۲. ۷) مکلف؛ به انسانی می گوینـد که زنده و بالغ و عاقل باشد، «ب». ۸) در ضابطه شـمرده شدن یک اصل از اصول دین یکی از معاصران گوید: ضابطه نقش بنیادین آن اصـل در تحقق عینی آرمان‌هـای توحیـدی و ارزش‌های اسـلامی است. رهبری در اسـلام، ص ۱۲۹ «ب». ۹) غالب متکلمان شیعه و تعدادی از اندیشـمندان اشـعری امامت را از اصول دین دانسـته‌اند. نک: الهدایه شیخ صدوق، ص۲۷؛ اوائل المقالات، ص۷؛ رسائل شریف مرتضـی، ج ۱، ص۱۶۵ – ۱۶۶؛ تهـذیب الاحکام، ج ۱، ص۳۳۵؛ الحاشـیهٔ علی الالهیـات از مقـدس اردبیلی، ص۱۷۸ – ۱۷۹؛ گـوهر مراد، ص۴۶۷؛ احقـاق الحق، ج ۲، ص۳۰۵؛ شـرح اصول کـافی ملا صالـح، ج ۲، ص۱۵؛ انیس الموحـدین، ص۱۳۷؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۵۲؛ الحدائق الناصرهٔ، ج ۵، ص ۱۷۵؛ جواهر الکلام، ج ۶، ص ۵۶؛ رسائل حکیم سبزواری، ص ۲۷۷؛ التنقیح فی شرح عروهٔ الوثقی، ج ۲، ص۸۴؛ کتاب الطهاره از شیخ انصاری، ج ۲، ص ۳۵۲. ۱۰) سوره آل عمران، ۱۹۰. ۱۱) سوره انبیا، ۲۲. ۱۲) به صـفات ثبوتیه، «صفات کمال» و «صفات جمال» نیز می گویند. ۱۳) سـلب نمودن یعنی دور کردن و برهنه نمودن، در این جا یعنی ایـن صـفات را بایـد از ذات خداونـد دور داشت «ب». ۱۴) به چیزی که دارای ابعـاد سه گـانه (طول و عرض و عمق) باشـد، جسـم می گویند «ب». ۱۵) آنچه از مـا توسـط اعضاء و جوارح و در بعضـی موارد به کمک ابزار خارجی محقّق می‌شود، «فعل» است. ۱۶) سوره بلد، ۱۱. نجد: راه (اعم از راه خوب و بد). ۱۷) سوره یونس، ۴۴. ۱۸) سوره ذاریات، ۵۶. ۱۹) نک: بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۱ و ج ۷۷، ص ۷۱؛ الکامـل ابن اثیر، ج ۱، ص۲۸؛ الخصال، ج ۲، ص۶۴۱؛ الاختصاص، ص۲۶۳؛ مجمع البیـان، ج ۱۰، ص۳۳۲ و ج ۸، ص۴۵۸. در روایات دیگر، به گونه دیگر آمده است. نک: بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۱ و ص ۶۰، و ج ۱۶، ص۳۵۲. ۲۰) نک: المیزان، ج ۲، ص ۱۴۵. ۲۱) گفتنی است که نـام مبارک انبیاء عظام در قرآن عظیم یک جا نیامـده است هیجـده نفر از آنان در سوره مبارکه انعام از آیه ۸۲ – ۸۷: «وَ تِلْـکَ حُجَّتُنـا آتَیْناهـا إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ» تا آخر، و جناب ادریس در آیه ۵۵ از سوره مبـارکه مریم، و جناب ذی الکفل در آیه ۸۵ از سوره مبـارکه انبیاء و جناب آدم در آیه ۳۱ از سوره مبـارکه بقره، و جناب هود در آیه ۶۴ از سوره مبارکه اعراف، و جناب صالح در آیه ۷۲ و جناب شعیب در آیه ۸۴ از همان سوره و مواضع کثیر دیگر و در آیه ۱۶۳ و ۱۶۴ سوره نساء هم نام سیزده تن آمـده است. انا اوحینا الیک – الخ. در نهج الصـباغه علامه شوشتری روایتی نقل نموده که در حدود هفتاد نفر از انبیاء در آن روایت نامشان آمده است. «ب» ۲۲) تعبیر اولوالعزم در آیه مبارکه ۳۵ سوره احقاف آمده است. و نیز در کافی، ج ۲، ص ۱۷؛ المحاسن، ج ۲، ص۲۶۱؛ معـالم النبـوهٔ، ص ۱۶۳؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص۳۳ – ۳۴. در تفسـیر اولو االعزم، در کلمـات پیشوایـان مـا، فرمایشـات مختلفی وارد شـده است که همه آن‌هـا با یکـدیگر قابل جمع می‌باشـند. «ب» ۲۳) نام شـریف این پنج تن در آیه شـریفه «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَلاتَتَفَرَّقُوا فِیهِ».آمده اسـت «ب». ۲۴) نـک: خصـال، ص ۳۰۰، کافی، ج ۱، ص ۱۷۰؛ تفسـیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۰. ۲۵) از چـاپ مؤسسـهٔ اهل البیت‌علیهم السـلام، بیروت – لبنان، ص۱۷. ۲۶) نیز نـک: اعتقـادات صـدوق؛ شـمع الیقین فی معرفـهٔ الحـق و الیقین – مخطوط – ص ۳۵؛ تنزیه الانبیاء، چاپ نجف، ص۳؛ نهج المسترشدین، ص ۱؛ مجمع الذخائر الاسلامیهٔ، ص۵۸ ۵۹؛ ارشاد الطالبین، ص ۳۰ – ۳۰۰؛ بحار، ج ۱۱،

ص ۹۰ و ج ۱۷، ص ۱۰۸ «ب». ۲۷) سوره یونس، ۳۶. آیا کسی که به سوی حقّ دعوت می‌کند برای رهبری سزاوارتر است، یا کسی که هدایت نمی‌شود، مگر این که او را هدایت کنند؟ شما را چه شده است؟ و چگونه قضاوت می‌کنید؟!. ۲۸) چون از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده که «اذا ابلغ نسبی إلی عدنان فامسکوا»: وقتی که سلسله نسب من به عدنان رسید، همان جا توقف کنید، لذا مصنف بالاتر از عدنان را ذکر نکرده است «ب». ۲۹) کنیه نوعی اسم است که با لفظ «اَب» یا «امّ»، شروع می‌شود و بیشتر برای تعظیم و بزرگ داشتن شخصی بر او اطلاق می‌شود. ۳۰) در تاریخ ولادت حضرت میان اهل حدیث اختلافاتی وجود دارد مشهور آن است که حضرتش به روز دوشنبه دوازدهم یا هفدهم ربیع الاول عام الفیل برابر با سال ۵۷۰ میلادی دیده به جهان گشود. ۳۱) از چاپ مؤسسه اهل البیت‌علیهم السلام، ص ۱۹ اضافه شد. ۳۲) نسب پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم با ۲۸ واسطه به اسماعیل پیغمبر می‌رسد. پدرش عبداللّه فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم سرسلسله دودمان بنی هاشم بوده، دوازدهمین جدش نضر بن کنانه است که قریش بدو می‌پیوندد. ۳۳) علمای امامیه بر امر فوق اجماع دارند، نک: اوائل المقالات، ص۱۲؛ تصحیح الاعتقاد، ص۶۷؛ روضة الواعظین، ص۶۷؛ مجمع البیان، ج۴، ص۳۲۲؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج۲، ص۱۸۵؛ المنهل‌السائغ لتقویم الزّائغ؛ شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ص۴۷۱؛ شرح المازندرانی علی الکافی، ج۱۲، ص۵۰۴؛ مفتاح الفلاح، ص۳۱؛ تعلیقة الخواجویی علی مفتاح الفلاح، ص۱۲۵؛ بحارالانوار، ج۱۵، ص۱۱۸– ۱۱۷ و ج۱۲، ص۴۸؛ منتهی الآمال با تحقیق باقری بید هندی، ج۱، ص۲۵. و بعضی از علمای اهل سنت با ما در این خصوص هم عقیده‌اند از جمله نک: روح المعانی، ج۱۹، ص۱۳۷؛ کشف الخفاء عجلونی، ص۶۲، و سیوطی در کتاب‌های متعدد و سخاوی در کتاب خود که به صورت مستقل در این باره نگاشته است. «ب». ۳۴) نیز نک: ایضاح المراد فی شرح کشف المراد «ب». ۳۵) وی از طایفه بنی حنیفه بود که در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم مرتد شد و ادعای پیامبری کرد و به تقلید از قرآن کریم، کلماتی به نثر مسجّع ساخت و بدین وسیله گروهی ساده‌لوح را فریب داد «ب». ۳۶) و نیز آب دهان خود را در چاهی که کم آب بود افکند تا آبش زیاد شود، ولی آب چاه فرو نشست. و یا دست خود را به عنوان برکت بر سر و صورت بعضی از کودکان قبیله بنی حنیفه کشید، ناگهان دچار کچلی و عیوب دیگر شدند. نک: تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۱۸۳. ۳۷) ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۱، ص ۱۴۴ می‌نویسد: برای پیامبرصلی الله علیه وآله معجزاتی است که برای سایر پیامبران نبوده است و گفته شده است آن حضرت دارای چهارهزار و چهارصد و چهل معجزه است. شیخ حر عاملی در کتاب اثبات الهداة از پنجاه و هشت کتاب معجزات نبوی را ذکر کرده است. ۳۸) این حادثه در شب چهاردهم ذی الحجة (در حالی که ماه تازه در آسمان ظاهر گشته بود) وقتی که قریش از حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله درخواست معجزه کردند اتفاق افتاد حضرتش ماه را بفرمود به دو نیم پاره شود که چنین شد، آنگاه فرمود: آنگونه که بوده باز گردد. سپس به هم آمد و قرص کامل ماه را تشکیل دادند [در سوره قمر آیه ۱ و ۲ به این حادثه اشاره شده است] نیز نک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۰۵، باب اشنقاق القمر، ح ۳۶۵۵ – ۳۶۵۸؛ فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۷۰ – ۷۱ به نقل از بخاری، ترمزی، احمد بن حنبل؛ اعلام الوری، ص ۳۸؛ الاعتماد، ص ۸۱؛ الولائل النبوة بیهقی، ج ۲، ص ۲۶۶؛ تفسیر بغوی ج ۴، ص ۲۵۸، سیّد شریف جرجانی در شرح المواقف و ابن سبکی در شرح المختصر حدیث شق القمر را متواتر بیان کرده است. ۳۹) نک چشم‌اندازی به معجزات پیامبران از منظر قرآن و تاریخ، ص ۲۱۵. ۴۰) این جریان در بعضی غزوات اتفاق افتاد که مسلمانان هزار و پانصد تن بودند جابر گفت اگر صد هزار نفر هم بودیم ما را کفایت می‌کرد. – سنن ترمزی، ج ۵، ص ۲۵۱؛ باب ۳۱، ح ۳۷۱۰؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۷۵. ۴۱) این معجزه بارها اتفاق افتاد. یک نوبت بعد از آیه شریف و انذر عشیرتک الاقربین و یوم الدار بود. نبوت دوم وقتی جابر در روز خندق چار پایی کوچک ذبح کرد و همسرش یک صاع جو پخت و پیامبرصلی الله علیه وآله یاران را فرا خواند و هفتصد تن سیر شدند و غذا اضافه آمد به طوری که جابر و خانواده‌اش مدتی از آن تناول می‌کردند. نوبت سوم در وقتی بود که ابو طلحه آن حضرت را دعوت کرد و از غذایی اندک، شمار قابل توجهی سیر شدند. نوبت دیگر وقتی بود که اهل صفه برای تناول غذایی که از یک مد جو تهیه شده

بود دعوت شدنـد و همگی سیر شدنـد و طعـام هم به حالت اولیه باقی بود. - سـنن ترمزی، ج ۵، ص ۲۵۵؛ باب ۳۰، ح ۳۷۰۹؛ فتح الباری؛ ج ۶، ص ۴۶۰. ۴۲) نک: سنن ترمزی، ج ۵، ص ۲۵۴، باب ۲۸، ح ۳۷۰۶؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۷۵. ۴۳) و آن در وقتی بود که مکرر عـامری به حضـرت گفت: آیـا دلیلی برای ادعـای پیـامبری داری حضـرت هفت سـنگریزه برداشت که آنهـا در دسـت تسبیح گو بودند و آن فرد صدای آنها را شـنید. - نک: روضهٔ الواعظین ص ۶۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۹۰. ۴۴) نک: سنن ترمزی، ج ۵، ص ۳۲۳ و ۳۳۳؛ باب ۱۰۸، ح ۳۸۶۶. «ب» ۴۵) تفصیل این پیشگوییها را در منابع بسیاری می‌توان از نظر گذراند که به شـماری در ذیل هر یک اشاره می‌کنیم. ۱- عمّار در جنگ صـفین به دست سپاه معاویه کشته شد. اثبات الهداهٔ، ج۲، ص۴؛ مسند ابی‌داود طیالسـی، ص۹۰؛ مسـند ابن الجعـد، ج۱، ص۵۵۸، ح۱۲۱۲؛ واقعه صـفین، ص۳۲۴ «ب». ۴۶) نـک: عیون اخبـار الرضاعلیه السلام، ج۱، باب۲۷، ص۲۹۵، ح۵۳؛ المعجم الکبیر، ص۶۳؛ مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۱۳. «ب» ۴۷) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۴۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۲، ص۷۸ «ب». ۴۸) الطبقات الکبری، ج۲، ص۲۴۷؛ سنن الدارمی، ج۱، ص۳۷؛ فضائل الصحابهٔ از احمد بن حنبل، ج۲، ص۷۵۴، ح۱۳۲۲ «ب». ۴۹) نک: کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۵۱۹؛ مسند طالسی، ص۱۱۸؛ ح۸۷۳؛ المصنّف از عبدالرزاق، ج۱۱، ص۴۵۲، ح۲۰۹۸۱؛ مسند حمیدی، ج۲، ص۳۴۸، ح۷۹۳ «ب». ۵۰) نک: المعجم الکبیر، ج۳، ص۱۱۰، ح۲۸۰۷۲؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص۱۴۲؛ مجمع الزوائد، ج۲، ص۱۹۰؛ الآحاد و المثانی، ج۱، ص۳۰۸-۳۰۹؛ مقتل الحسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج۱، ص۱۷۰؛ دلائـل النبوه ابونعیم، ج۲، ص۵۵۴، ح۴۹۳ «ب». ۵۱) مسـند طالسی، ص۳۲۷، ح۲۵۰۸؛ سـنن ترمذی، ج۵، ص۴۱۴؛ ح۳۳۵؛ تفسیر قرطبی، ج۲۰، ص۱۳۳؛ تفسیر رازی، ج۲۰، ص۲۳۶ «ب». ۵۲) معجزات الرسول‌صـلی الله علیه وآله و دلائـل صـدق نبوتّه، ص ۹۲ «ب». ۵۳) معجزات و دلائل نبوهٔ سیّد الانبیاء و المرسلین، ص ۱۱۶ به نقل از صحیح الجامع الصغیر،ص۱۰۸۲؛الفرق بین الفرق ص ۴ - ۹؛ بحوث فی‌الملل والنحل، ص۲۱ - ۴۰ «ب» ۵۴) معجزات النبی‌صلی الله علیه وآله، ص ۲۶۰ «ب». ۵۵) نک: الموطأ، ج۲، ص۸۸۷ - ۸۸۸؛ الـترغیب و الترهیب، ج۲، ص۲۲۱؛ تهذیب الکمال، ج۱۱، ص۱۴۷؛ المغازی، ج۲، ص۴۴۹ - ۴۵۰؛ المصنف ابن ابی شـیبهٔ، ج۱۴، ص۴۲۱. ۵۶) نیز نک: الرعایـهٔ فی علم الدرایـهٔ، ص۶۲؛ المقیاس الهدایهٔ، ج۱، ص۸۷ - ۸۹؛ اصول الحدیث و احکامه، ص۲۳ - ۲۴ «ب». ۵۷) ۵۸) تواتر اجمالی نیز داریم «ب». ۵۹) نک: مقیاس الهدایهٔ، ج۱، ص۱۱۵ - ۱۱۷ «ب». ۶۰) درباره او نک: حاتم طائی حدیث سخاوت از باقر بید هندی «ب». ۶۱) سوره بقره، ۲۶. ۶۲) سوره اسراء، ۸۸. ۶۳) قید ریاست عامه، امات را از سـایر مناصب تحت ولایت امام؛ همچون قضاوت و حکومت در ایالت های مختلف، متمایز می‌کنـد «ب». ۶۴) قید به نیابت از رسول خداصـلی الله علیه وآله، تمایز نبوت با امامت را نشان می‌دهـد «ب». ۶۵) نیز نک: صوارم مهرقـهٔ، ص۱۷۰؛ قواعد العقائد، ص۱۰۸ - ۱۰۹؛ ارشاد المسترشـدین از فخرالمحققین؛ تعزیر الاعتماد از اسـفراینی شارح تجریـد، شـرح المقاصـد تفتازانی، ج۵، ص۲۳۲؛ شرح تجریـد الاعتقاد قوشـچی، التحفهٔ الکلامیهٔ ابن ابی جمهور. گوهر مراد. انیس الموحدین. کفایهٔ الموحدین؛ لوامع الحقایق میرزا احمد آشتیـانی. شـرح المواقف، ج ۸، ص۳۴۵؛ النکت الاعتقادیـهٔ، ص۵۱؛ الرسائل العشـر، ص۱۰۳؛ الاحکام السـلطانیهٔ، ج۲، ص۵؛ شرح الاصول الخمسهٔ، ص۷۵؛ مقـدمه ابن خلدون، ص۱۹۱؛ انوار التمـام، ج۵، ص۴۰۴ (باالاعتصام چاپ شـده است) «ب». ۶۶) نیز نک: کشف المراد، ص ۳۶۳؛ توضیح المراد (تعلیقه حسینی تهرانی بر شرح تجرید الاعتقاد، ص ۶۷۷؛ اللوامع الالهیهٔ، ص ۲۶۲؛ علم الیقین فیض، ج ۱، باب پنجم، فصل ۱ «ب». ۶۷) در تکمیل این بحث نک: الـذخیرهٔ فی علم الکلام، ص۴۲۹ - ۴۳۰؛ تقریب المعارف، ص ۱۰۰ - ۱۰۱؛ المنقذ من التقلید، ج۲، ص۲۷۸؛ تلخیص المحّصل، ص۴۲۹ - ۴۳۱؛ قواعد المرام فی علم الکلام، ص۱۷۷ - ۱۸۲ «ب». ۶۸) نیز نک: اوائل المقالات، ص۶۵ «ب». ۶۹) رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در روایات فراوانی به عصمت امامان دوازده‌گانه تصـریح فرموده است: از جمله نک: کمال الدین، ص ۲۸۰، ح۲۸؛ کفایهٔالاثر، ص ۱۰۰ - ۱۱۰، ۷۵، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۲۴، ۲۹، ۶۹، ۲۹۷، ۱۸۵؛ عیون اخبار الرضاعلیه السـلام، ص۲۱۹ «ب». ۷۰) در معنی عصـمت نک: المیزان، ج۵، کلام فی معنی العصـمه، ص ۸۱؛ باب حادی عشـر، ص ۶۶. اللوامع الالهیهٔ، ص۱۷۰. قواعد العقائد، ص۷۲؛ ارشاد الطالبین، ص۳۰۱ «ب». ۷۱) متکلمان شیعه در آثار

خود بر ضـرورت عصمت تصریح کرده‌اند. نمونه ۱. - نک: مصنفات شیخ مفید، ص۲۰۵، ۱۰۳؛ الانتصار، ص۶؛ الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۳۰۵؛ بحارالانوار، ج۱۱، ص۷۲؛ عقاید الامامیهٔ، ص۳۱۳. ۷۲) از آیات ۱۲۴ سوره بقره آیه ابتلاء «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ» - الخ و آیه ۳۵ سوره یونس «أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ» - الخ و آیه ۵۹ سوره نساء «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ» - الـخ و آیه ۸۳ سوره نسـاء «وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِالْخَوْفِ» - الـخ و آیه ۳۳ سوره احزاب «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ»، عصـمت ائمه هـدی‌علیهم السـلام را می‌توان اثبات کرد «ب». ۷۳) رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم در احادیث فراوانی به تعداد امامان دوازده گانه تصـریح کرده است که صد و سی و سه حدیث آن در کتاب کفایهٔ الاثر علی بن محمد خزّاز از دانشوران قرن چهـارم هجری ثبـت شـده است. ۷۴) م ح م د. ۷۵) به دلیـل اخبار بسیاری که نامگـذاری حضـرتش را منع کرده‌اند، به نامش تصریح نشده، بعضی هم حمل بر تحریم نامگذاری کرده‌اند اگرچه تحریم آن معلوم نیست. مؤلف رحمه الله. ۷۶) عراق از ریشه «عرق» به معنـای «کنـاره ساحل دریا و رودخانه» است؛ و بـدین جهت آن را عراق نامیده‌انـد که در کنار دجله و فرات قرار دارد. و با کشورهای ترکیه، سوریه، اردن، عربسـتان و کویت هم مرز است و همسایه غربی ایران محسوب می‌شود. رک: کتاب العین، ج۱، ص۱۵۳؛ لسـان العرب، ج۱۰، ص۳۴۰ - ۳۴۸؛ مجمـع البحرین، ج۵، ص۲۱۲ - ۲۱۴؛ گیتی شناسـی کشورها، ص ۲۰۲ «ب». ۷۷) نجف اشرف، در ۱۶۰ کیلومتری جنوب بغداد واقع است؛ با این توضیـح که از شـمال و شـمال شرقی به کربلا و از جنوب غربی به دریای نجف، و از شـرق به شـهر کوفه محـدود می‌شود. این شـهر در بین اماکن مقدّس جهان اسـلام مقام چهارم را به خود اختصاص داده است. نک: موسوعـهٔ العتبات المقدسـهٔ، قسم النجف؛ ما فی النجف و حاضـرها؛ سـخن کانون تشیع «ب». ۷۸) مدینه؛ شهری است در شـمال مکّه که تقریباً ۹۰ فرسـنگ از هم فاصـله دارند، قبل از اسلام آن را «یثرب» و پس از هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله، «مدینـهٔ الرسول» نامیـده شـد. بعـدها برای تخفیف، آخر آن را حـذف کردنـد و «مدینه» گفتند «ب». ۷۹) کاظمین؛ در شمـال غرب بغـداد، و در جهت غرب رودخـانه دجله قرار گرفته‌است «ب». ۸۰) سامراء؛ شـهری است میان بغداد و تکریت در شـرق دجله؛ و در ۱۲۴ کیلومتری شمال بغداد قرار دارد که شهر قدیمی آن در سال ۲۲۲ قمری به وسیله خلفای عباسی بنا گردید. پیشتر ها از شهرهای استان بغداد محسوب می‌شده ولی امروزه مرکز استان صلاح الدین است «ب». ۸۱) شاعر پرآوازه دیک الجن در این باره سروده اسـت: والخمسـهٔ الغرّ اصـحاب الکسـاء معاً خیرالبریـهٔ من عُجم و من عرب. یعنی بهـترین مردم از عرب و عجم - آن پنـج تن والای اصـحابت کساء هستند. ۸۲) نک: شواهـد التنزیل، ج۲، ص۵۶؛ مجمع البیـان، ذیل آیه تطهیر. ۸۳) سوره احزاب، ۳۳. ۸۴) نیز نک: المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۱ «ب». ۸۵) الدرالمنثور، ج۵، ص۱۹۸؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص۲۴ - ۲۷؛ جامع البیان، ج۲۲، ص۵. ۸۶) تفسیر ابن جریر طبری، ج۲، ص۶. ۸۷) اگر آیه درباره زنان پیامبر بود باید چنین بود: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُم الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهِیراً». ۸۸) صـحیح بخاری، ج۵، ص۳۶. ۸۹) صـحیح بخاری، ج۵، ص۳۶؛ فتح الباری در شـرح صـحیح بخاری، ج۷، ص۸۴. علامه امینی‌رحمه الله این حدیث شریف را متجاوز از ۶۰ جلد کتاب، از صحاح و سنن سایر کتب اهل تسنن نقل کرده است. نک: الغـدیر، ج ۷ «ب». ۹۰) دلیـل ششـمی هم آورده است. ۹۱) یـوم الـدار = روز دعوت در خـانه «ب». ۹۲) سـوره حجر، ۹۴. ۹۳) تاریخ الامم و الملوک، ج۲، ص۲۱۷ و ۲۱۶. نیز نک: المراجعات، ص ۱۳۰ به بعـد و احقاق الحق، ج۴، ص۶۲ به بعد؛ تفسیر طبری (جامع البیان)، ج۱۹، ص۷۴ - ۷۵؛ تفسیر البغوی، (= معـالم التنزیل)، ج۳، ص ۴۰۰، ذیـل آیه ۲۱۴ سوره شـعراء؛ مجمع البیان، ج۷، ص۳۵۶؛ تفسیر البرهان، ج۲، ص ۱۹۰؛ مجمع الزوائـد و منبع القوائد، ج۹، ص۱۱۳؛ الشفا به تعریف حقوق المصطفی، ج۱، ص ۲۸۰؛ تفسیر الخازن، ج۳، ص۳۷۱؛ مسند احمد، ج۱، ص۱۱۱ - ۱۹۵. گفتنی است که حـدیث در تاریخ طبری به حال خودش باقی اسـت اما در تفسیر طبری چاپ شده تحریفی رخ داده. ناشر این جمله حضرت «اخی و وصیی و خلیفتی فیکم» را حذف و به جای آن کذا و کـذا گذاشـته است! و این نوعی خیـانت در امانت است. البته جمله «فاسـمعوا له و اطیعوا» را حـذف نکرده و همین برای هـدف ما کـافی است. شایـان ذکر است که روایت فوق در تاریـخ و تفسیر از نظر متن و سـند اتحاد دارنـد. ۹۴) این حادثه در حجـهٔ‌الوداع به

هنگام بازگشت از مکه و در سرزمینی که به آن «غدیر خُم» می گفتند و در سه فرسخی «جُحْفه» واقع شده بود. حضرت وقت ظهر در آن جا توقف فرمود و دستور داد منبری از جهاز شتران ترتیب دادند. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بر فراز آن قرار گرفت و علی‌علیه السلام همراه حضرتش بود. حضرت به ایراد خطبه پرداخت سپس فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان از خود آن‌ها سزاوارتر نیستم؟! تا آخر «ب». ۹۵) علّامه امینی در الغدیر حدیث غدیر را از صد و ده تن از اصحاب رسول خدا و از سیصد و شصت دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است. ۹۶) علامه سیّد هاشم بحرانی در غایـهٔ المرام از طریق اهل تسنن با سی و پنج سند آن را روایت کرده است. و آیهٔ اللَّه میر حامد حسینی لکهنوی در جلد۴ عبقات الانوار با هشتاد و شش سند و مدرک از کتب معتبر اهل سنّت آن را آورده است. ۹۷) و آن ایامی بود که مرغ بریان کرده‌ای را به هدیه از برای حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله وسلم آوردند آن حضرت پرنده را جلو روی خود گذاشت و گفت: خداوندا! بهترین دوستانت را به من برسان تا از این غذا با من بخورد. بعد از لحظه‌ای علی‌علیه السلام سر رسید و از انس بن مالک [خادم حضرت]خواست از پیامبر برایش اذن ورود بگیرد. انس عذر آورد و گفت: حضرت به کاری مشغول است بعداً مراجعه فرمایید. علی دیگر بار آمد و انس گفته خود را تکرار کرد، بار سوم انس خواست پاسخ اولیه را تکرار نماید رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم سخن علی را شنید و فرمود: یا اباالحسن، وارد شو. چه چیز تو را از من بازداشت که دیر آمدی؟ عرض کرد: این مرتبه سوم است که خدمت رسیدم دو نوبت اوّل انس مرا برگرداند ... رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای انس! چه چیز تو را به این عمل واداشت که مانع ورود علی شدی؟ عرض کرد: حقیقت امر این است که دعای شما را شنیدم، دوست داشتم یک نفر از قوم من صاحب این مقام شود. ابن مغازلی شافعی به طرق متعدد آن‌را روایت کرده. احمد بن حنبل در مسندش و حاکم در المستدرک و موفق بن احمد و حموینی و جز آنان به ۳۶ طریق آن را روایت کرده‌اند که در غایـهٔ المرام مذکور است و از طرق حدیث به ۱۸ طریق روایت شده است. مؤلف رحمه الله [نیز نک: کفایـهٔ الطالب گنجی شافعی، ص۵۶. وی در ص۶۰ کتاب خود می‌نویسد: حاکم نیشابوری حدیث یاد شده را از هشتاد و شش نفر از رجال اخراج کرده که همه آن‌ها از انس روایت کرده‌اند. و گروهی از دانشوران عامه درباره «حدیث طیر» تک نگاره هایی نوشته‌اند از جمله: طبری، ابن عقده، ابونعیم، ابن حمدان، ابن مردویه و دیگران. و نیز نک: مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۳۱؛ تلخیص الشافی، ج۳، ص۱۱؛ الفصول المهمهٔ، ج۲، ص۳۲۷ – ۳۵۰؛ عبقات الانوار، ج۴، حدیث طیر.] ۹۸) علمای اصول گویند: استثناء مؤکد عموم است. ۹۹) غایهٔ المرام، ص۱۰۹– ۱۲۶؛ احقاق الحق، ج۵، ۱۳۳ – ۲۳۴؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص۶۵؛ نورالابصار، ص۶۸؛ مطالب السؤول، ص۱۷؛ مروج الذهب، ج۲، ص۴۹؛ ینابیع المودهٔ. باب دهم، عقد الفرید، ج۲، ص۱۹۴؛ المراجعات، مراجعه شماره ۲۸ و ۳۰. و تتمه المراجعات، سبیل النجاهٔ، ص۱۱۷ – ۱۲۳؛ و کتاب قادتنا، ج۲، باب ۲۷؛ الفصول المائهٔ، ج۲، ص۳۵۷ – ۳۹۷؛ نظم المتناثر، ص۱۹۵، شماره ۲۳۳؛ شیخ جسوس در شرح الرساله گفته است: حدیث منزلت متواتر بوده و از بیست صحابی نقل شده است. ر.ک: الاعتصام، ج ۵، ص ۳۹. در کفایهٔ الطالب، ص۲۸۳ آمده که حدیث منزلت حدیثی است که اتفاق شده بر آن «ب». ۱۰۰) حضرت موسی‌علیه السلام از خدا خواست و گفت: «وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی». سوره طه، آیات ۲۹ تا ۳۲ «ب». ۱۰۱) وزارت، اخوت، شرکت در امر خلافت و ... ۱۰۲) زیرا پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم به حکم آیه «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ» خاتم پیامبران است و پس از او پیامبری نخواهد آمد «ب». ۱۰۳) سوره مائده، ۵۵. ۱۰۴) شادروان علامه امینی در کتاب گران سنگ الغدیر، ج۳، ص۱۶۲ – ۱۵۶ نام شصت و شش تن از بزرگان عامه و کتاب‌هایشان را ذکر می کند که نزول آیه ولایت را در مورد حضرت علی‌علیه السلام پذیرفته‌اند. نیز نک: نهج الحقّ و کشف الصدق، مبحث امامت خاصه؛ شرح تجرید قوشچی، ص۳۶۸؛ شرح مواقف، ج۸، ص۳۶۰؛ شرح مقاصد، ج۵، ص۲۷۰؛ اسباب النزول واحدی، ص۱۴۸. ۱۰۵) برای نمونه نک: «نسألوا علیّاً از هشام آل قطیط»؛ دادرسی علوی «ب». ۱۰۶) غایهٔ المرام، ص۵۲۸؛ مؤلف این اثر روایات بسیاری دال بر این معنی نقل کرده است. نیز نک: اثبات الهداهٔ، ج۲، ص۲۷۹؛ شرح المواقف، ج۸،

ص۳۷۰؛ تجريد الاعتقاد، ص۲۶۶ «ب». ۱۰۷) نک: احقاق الحق، ج۴، ص۳۲۱ – ۳۲۳. ۱۰۸) نک: جامع الاصول، ج۹، ص۴۷۳؛ المستدرک، ج۳، ص۱۲۶؛ الاستيعاب، ج۳، ص ۱۱۰۲؛ احقاق الحق، ج۵، ص۴۶۹ – ۵۰۱. ۱۰۹) آن زمانى بود كه حضرت به قصد جنگ با خوارج بيرون مى‌رفت. به او گفتند خوارج از پل نهروان عبور كردند. فرمود: قتلگاه آنان اين سو در كنار نهر است و سوگند ياد كرد كه از آنان ده نفر همه نجات نمى‌يابند و از شما ده تن هم كشته نشوند. [نهج البلاغه، خطبه ۵۹]، چون آتش جنگ خاموش شد از خوارج نه تن از مرگ جستند و از ياران مولا عليه السلام هشت نفر به شهادت رسيدند. الكامل مبرد، ج۳، ص۱۰۲؛ الفتوح ابن اعثم، ج۴، ص۱۲۰؛ اثبات الهداة، ج۲، ص۴۴۳؛ البدء و التاريخ، ج۵، ص۲۲۴؛ مناقب ابن مغازلى، ص۴۰۶؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۴۱۶. ۱۱۰) نام او، «حرقوص بن زهير سندى» سركرده خوارج است. او را «مخدج»، كسى كه دستش ناقص است هم گفته‌اند؛ زيرا يكى از دستانش ناقص و روى شانه‌اش چيزى شبيه لوله پستان زنان بوده است كه روى آن هم گفته‌اند موهايى چون شوراب گربه روئيده بود. هرگاه آن را مى‌كشيدند شانه‌اش همراه آن كشيده مى‌شد. و دست ناقصش به درازى دست ديگر نمى‌رسيد و چون رها مى‌شد شانه‌اش به جاى خود باز مى‌گشت از اين رو وى را پستانک دار مى‌گفتند علی‌عليه السلام پس از فراغت از جنگ با خوارج در نهروان دستور داد كه جسد او را در ميان كشتگان پيدا كنند ولى جسد كشته او را نيافتند حضرت تأكيد كرد ديگر بار بگرديد. اطاعت كردند و به نعشش دست يافتند. اينجا بود كه حضرت تكبير گفت. – ميزان الاعتدال، ج۲، ص۲۶۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۷۸؛ مسند ابى يعلى، ج ۱، ص ۳۷۱، ۳۷۴، ۴۲؛ ارشاد مفيد، ج ۱، ص ۳۱۶. ۱۱۱) اشاره به كلام حضرت اميرعليه السلام است كه فرمود: مسجد جامع تان مانند سينه كشتى‌اى به نظرم مى‌رسد.[نهج البلاغه، خطبه۱۳؛ فيض، ص۱۴۰ – ۱۳۸؛ ابن ابى الحديد، ج۲، ص ۲۷۲–۲۷۳] و در جاى ديگر فرمود: به خدا قسم اين شهر شما در آب غرق شود گويا مسجد آن را مانند سينه سفينه اى (بر روى آب) يا شتر مرغى بر جاى مانده مشاهده مى‌كنم.[شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحديد، ج۱، ص۲۵۱] و در روايت ديگر: بسان سينه پرنده‌اى در امواج دريا. و در روايت ديگر: گويا شهر شما را مشاهده مى‌كنم كه آب آن را فرا گرفته و چيزى از آن ديده نمى‌شود مگر كنگره هاى مسجد كه مانند سينه پرنده‌اى در ميان امواج دريا مشاهده مى‌شود. ۱۱۲) صاحب الزنج يا قائد الزنج نامش (طبق نقلى) على‌بن محمد بود. اين مرد (در سال ۲۵۵ ه.ق در زمان خلافت مهتدى عباسى) بر بنى‌عباس خروج كرد و مدعى شد كه علوى هستم و عده‌اى بسيار از بزرگان زنگى را گرد آورد و به كمک ايشان به جنگ پرداخت و در طى مبارزه بر شهرهاى بصره و نواحى آن استيلاـ يافت و براى خود شهرى بزرگ (به نام مختاره) بنا كرد و جناياتى بسيار كرد. بنى‌عباس مدت نزديک سيزده سال با او در جنگ بودند تا سرانجام او را به قتل رساندند. حضرت علی‌عليه السلام در اخبار غيبيه خود خطاب به بصريان از خروج صاحب الزنج و قتل مردم بصره و گرفتارى‌هاى ايشان سخن گفته است مى‌فرمايد: گويا او (فرمانده لشكر زنگيان) را مى‌بينم در حالى كه سير مى‌كند به لشكرى كه نباشد آن را غبارى و نه آوازى و غوغائى و نه صداى لجام ها و نه آواز اسب‌ها، با قدم‌هاى خود زمين را مى‌كوبند، گويا قدم‌هايشان گام شتر مرغ است (پهن و كوتاه، و با فاصله ميان انگشتان). و بعد از آن فرمود: واى بر كوچه‌هاى آباد و سرا هاى مزخرف و آراسته شما از آن قوم (يعنى لشكر زنج) كه بر كشته آنان زارى نمى‌شود (زيرا خانواده‌هاى آن‌ها در شهرهاى ديگرند) و از غائب ايشان جستجويى به عمل نمى‌آيد.» [نهج البلاغه، ص۱۸، خ۱۲۸؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۳ به نقل از نهج‌البلاغه؛ مجمع البيان، ج ۳، ص ۲۰۵؛ اثبات الهداة، ج۲، ص۴۴۵، ح۱۴۲؛ بحارالانوار، ج۳۲، ص۲۵۰، ح۱۹۷، و ج۴۱، ص۳۳۴، ح۵۵ به نقل از نهج البلاغه.] ۱۱۳) و آنان (تاتار ها و مغول ها) انسان‌هاى كافرى بودند كه شهرهاى خراسان را درنور ديدند و بر بيشتر شهرهاى اسلام تسلط پيدا كردند و بسيار فساد كردند و حضرت علی‌عليه السلام در سخنان خويش از آمدن آنها آگاهى داده است. گويا مى‌بينم آنها را كه گروهى هستند كه چهره ايشان مانند سپرى پهن و گِرد و چكش خورده (پرگوشت و نشانه دار) است. جامه‌هاى ديبا و ابريشمين مى‌پوشند و اسب‌هاى نيكو يدک مى‌كشند و در آن جا (كه وارد مى‌شوند) خونريزى بسيار سخت واقع مى‌شود به حدى كه زخم خورده بر روى كشته راه

می‌رود، و گریخته کمتر از اسیر می‌باشد. [نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه۱۲۸، ص۳۹۷؛ اثبات الهداة، ج۲، ص۴۴۵، ح۱۴۳ به نقل از نهج البلاغه؛ بحارالانوار، ج۳۲، ص۲۵۰، ح۱۹۷، و ج ۴۱، ص۳۳۵، ح۵۶ به نقل از نهج البلاغه] ۱۱۴) اشاره به فرموده آن حضرت است که فرمود: به خدا قسم این یک را از این دیگری خضاب خواهی کرد و در این هنگام دست بر و محاسن شریف خود گذاشت. و نیز فرموده است: چه مسأله‌ای موجب شده که نیاید تا محاسنم را از خون سرم رنگین کند و غیر این‌ها. ۱۱۵) المصنف ابن ابی شیبهٔ، ج۱۵، ح۱۹۱۰۱؛ انساب الاشراف، ج۲، ص۱۱۹، ح۷۷؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین‌علیه السلام،از محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۶۴. ۱۱۶) میثم تمّار بنده ای بود که علی‌علیه السلام، او را خریداری کرده و آزادش کرد. روزی امیرمؤمنان‌علیه السلام به او فرمود: بعد از من دستگیر شوی و به دار آویزانت می‌کنند و با حربه‌ای زده می‌شوی و روز سوم دهان و دماغت را پر از خون می‌کنند! و آن وقت است که محاسنت به خون سرت خضاب می‌شود. و محلی که تو را بر دار می‌کنند کنار منزل عمروبن حریث است، و تو دهمین نفری خواهی بود که در آن جا کشته می‌شوی و چوبه دارت از همه کوتاه‌تر و به زمین نزدیک‌تر است. [شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۹۱- ۲۹۲؛ اثبات الهداة، ج۲، ص۴۵۳؛ بحارالانوار، ج۴۱، ص۳۴۴.] آن گاه حضرت درخت خرمایی را که میثم بر تنه آن به دار آویخته می‌شود به او نشان داد و میثم مرتب به مقتل خود می‌آمد و آن جا نماز می‌گزارد و می‌گفت: بورکت من نخلهٔ لک خلقت ولی عدیت. «چه مبارک نخله‌ای هستی که من برای تو آفریده شده‌ام و تو برای من روییده ای». پس از آن که به دستور عبیداللّه بن زیاد او را دستگیر کردند، و نزد عبیداللّه بردند از او پرسید مولایت به تو خبر داده که باتو چه کنم، بگو تا برخلاف پیشگویی او مخالفت کنم. میثم گفت: چگونه می‌توانی با خبر علی‌علیه السلام مخالفت کنی؟! با اینکه او خبرش از رسول خدا و رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از سوی خدای سبحان است پس ابن زیاد دستورِ دار آویختن او را صادر کرد. مردی به میثم گفت: نمی‌شود خویشتن را از این بلیه خلاص کنی؟ میثم در حالی که تبسم می‌کرد گفت: امروز را باید به سوی درخت خرما شوم که برای آن خلق شده‌ام و آن برای من رسته شده است. هرگاه میثم با عمرو بن حریث ملاقات می‌کرد به او می‌گفت: من همسایه تو خواهم بود همسایگی مرا خوب مراعات کن. و عمرو بن حریث که از قضیه بی‌اطلاع بود احتمال می‌داد که وی بنا دارد در همسایگی او منزل خریداری کند. وقتی میثم به دار آویخته شد. عمروبن حریث فهمید که او چه می‌گفته لذا به کنیز خود دستور داد آن جا را آب و جارو کند و معطّر سازد. میثم بالای دار به بیان فضائل و مناقب بنی هاشم مشغول شد. به ابن زیاد اطلاع دادند! که میثم شما را رسوا خواهد کرد. ابن زیاد برآشفته شد و فرمان داد. بر دهان او لگام زدند و او اوّلین شخص از بندگان خدا در اسلام بود که بر دهانش لگام زدند. سه روز بر دار بود تا حربه‌ای بر او کوفتند که از دهان و بینی‌اش خون جاری شد و به شهادت رسید. [نک: شرح ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۹۱] ۱۱۷) چگونگی دستگیری و شهادت رشید هجری به این شرح است که: زیاد پدر عبیداللّه بن زیاد او را احضار کرد و سؤال کرد: دوستت از آینده ات چه خبر داد و گفت: ما با تو چه می‌کنیم؟ گفت: پیشگویی کرد که دست‌ها و پاهایم را قطع می‌کنند سپس به دارم می‌کشند. زیاد سوگند یاد کرد که برخلاف پیش بینی علی با تو رفتار می‌کنم تا دروغ او ظاهر شود هان ای مأموران! رشید را آزاد کنید. چون رشید خواست دارالاماره را ترک کند زیاد گفت: او را برگردانید به خدا قسم که عذابی بدتر از آنچه مولایش گفته برایش پیدا نمی‌کنم دست‌ها و پاهایش را قطع کنید و بر دارش کنید. رشید گفت: این همه کاری که شما با من می‌کنید نیست. زیاد گفت زبانش را قطع کنید. این جا بود که رشید گفت: اینک صدق پیشگویی امیرمؤمنان‌علیه السلام آشکار شد. [شرح ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۹۴.] ۱۱۸) در مورد جویریه چنان بوده است که روزی بر در کوشک ایستاد و گفت: امیرمؤمنان کجاست؟ گفتند: برای خواب پهلو بر زمین نهاده است. بلند گفت: ای شخص خواب! از خواب بیدار شو سوگند به آن خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست همان گونه که خود ما را خبر داده‌ای ضربتی بر فرق مبارکت فرود آورند که از آن محاسنت خضاب شود. امیرمؤمنان‌علیه السلام از جا برخاست و فرمود: (تو نیز گوش فرا دار تا سر نوشتت را بگویم) به خدایی که جانم به دست اوست تو را نیز به نزد ستمکاری که

فرزند زن زانیه است به قهر خواهند کشاند و دست و پایت را قطع می‌کنند و بر تنه درختی که از آن شخص کافری است بر سر دار خواهند نمود. [الارشاد، ص ۱۷۰؛ اعلام الوری، ص ۱۷۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۰۲؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۴۵۳؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۰.] در عصر معاویه وقتی زیاد به فرمانروایی رسید دستور داد او را دستگیر و دست و پایش را قطع کردند و بر چوب درختی که به «ابن معکبر» تعلق داشت، بر دار کردند. ۱۱۹) داستان از این قرار است: هنگامی که حجّاج سفاک به حکومت کوفه رسید تصمیم گرفت کمیل را به قتل برساند. کمیل متواری و مخفی شد. حجّاج برای رسیدن به هدف خود حقوق ماهانه خویشاوندان کمیل را قطع کرد. کمیل که از این اقدام رذیلانه آگاه شد، با خود گفت من پیرمردی سالخورده ام و عمرم به سر آمده، سزاوار نیست که به خاطر من حقوق قبیله ام قطع شود از این رو خود را به دست خود تسلیم نمود. کمیل گفت: هرچه خواهی بکن به خدا از عمر من چیزی نمانده همانا امیرمؤمنان‌علیه السلام به من خبر داده که تو روزی قاتل من خواهی بود. حجاج گفت: بنابراین حجّت بر تو تمام است. کمیل گفت: اگر داوری به دست تو باشد چنین است. آنگاه حجاج فرمان قتل او را صادر کرد.[ترجمه تاریخ طبری، ج ۶۳، ص ۲۲۹۹ - ۲۳۰۱ و ج ۸، ص ۳۷۱۵ - ۳۷۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۹ و ج ۴۱، ص ۳۱۶؛ الارشاد، ج ۱، ص؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۲۹؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۷۸؛ المحجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۹۸؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۸ - ۱۴۹.] ۱۲۰) پیشگویی حضرت درباره قنبر چنان است که روزی حجّاج گفت: دوست دارم به یکی از یاران ابوتراب دست یابم و خونش را بریزم تا بدین وسیله به خدا تقرب پیدا کنم! حاضران گفتند: نزدیک‌تر از قنبر کسی را سراغ نداریم وی بیش از دیگران با علی مصاحبت داشته است او را احضار کرد و پرسید: تو قنبر هستی؟ گفت: آری. پرسید آیا ابو همدانی؟ گفت: بلی. پرسید: تو غلام علی‌بن ابی‌طالب بودی؟ گفت: خدا، مولای من است و امیرمؤمنان ولی نعمتم. حجاج گفت: از دین علی بیزاری بجوی. قنبر گفت: هرگاه چنان کردم بر دینی بهتر راهنمایی خواهی کرد؟ حجّاج چون پاسخی نداشت و تحملش هم تمام شده بود گفت: تو را خواهم کشت چگونه به حیاتت خاتمه دهم برایت خوشایندتر است؟ گفت: این کار را به عهده خودت وا می‌گذارم. حجاج گفت: چرا؟ قنبر گفت: هرگونه که مرا بکشی (در روز قیامت) همان گونه کشته خواهی شد و امیرمؤمنان اطلاع داد که مرا به ظلم و ستم می‌کشند آن گاه فرمان ذبحش صادر و به اجرا در آمد. [ارشاد مفید، ج ۱، ص ۳۸؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۷۸؛ المحجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۹۸ به نقل از کشف الغمه؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۶ به نقل از ارشاد] و سخنان حضرت به هنگام عزیمت به نبرد جمل که: یک هزار رزمنده بی کم و کاست از کوفه برای حضور در این جنگ حرکت کرده‌اند ...و مانند اینها که احتیاج به بیان ندارد. [الارشاد، ص ۱۶۶؛ الثاقب فی المناقب، ص ۲۶۶، ح ۲۳۰؛ مدینة المعاجر، ج ۲، ص ۹ - ۱۰؛ کشف الیقین، ص ۹۱] ۱۲۱) خود آن حضرت می‌فرمود: به خدا سوگند، اگر عرب برای جنگ با من پشت به پشت هم دهند یکدیگر را یاری کنند، من هرگز از این نبرد روی بر نگردانم. نهج البلاغه، خطبه ۲۳. ۱۲۲) این واقعه زمانی رخ داد که قریش به خیال قتل رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در دار الندوه انجمنی تشکیل دادند و ده مرد کارآمد از قبایل دهگانه قریش برگزیدند. تا شامگاه یک‌باره به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم یورش برند و او را به قتل برسانند تا خونش بر همه قبائل باشد و بنی هاشم ناچار به قبول دیه شوند. پیک وحی، پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را از این توطئه باخبر ساخت و فرمان داد تا به مدینه هجرت نماید و علی را در بستر خویش بخواباند. حضرت شبانه از منزل بیرون رفت و دیدگان ده تن مهاجم که خانه را در محاصره داشتند کور ساخت تا به غار ثور وارد شد. نزدیک بامداد مهاجمان به یک باره به منزل هجوم آوردند و می‌پنداشتند که رسول خدا در بستر آرمیده است ناگهان علی‌علیه السلام از جای برخاست و شمشیر را از دست خالد بن ولید که پیشاپیش آنان بود خارج ساخت و کار را با این شمشیر بر آنان تنگ کرد، ناگزیر از جلوی او بگریخت، دیدند علی است. گفتند: دوستت چه کرد؟ پاسخ داد: خبری ندارم. آنان بدون نتیجه بازگشتند. شب بعد علی‌علیه السلام خود را به غار رساند. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: اماناتی که نزد اوست به مردم بازگرداند و با فواطم (که عبارت بودند از: فاطمه دخت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و

مادرش فاطمه بنت اسد، و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب) به مدینه مهاجرت کند. وقتی هجرت کرد هفت تن سواران قریش خود را به او رساندند و با حضرت درگیر شدند. حضرت یکی از آنان به [نام جناح که نوکر حرب بن امیه بود]را کشت دیگران متواری شده بازگشتند، آن‌گاه فواطم را به سلامت به مدینه رساند. ۱۲۳) در این ایام ۲۵ یا ۲۷ سال از عمر حضرت بیشتر نگذشته بود. مشرکانی که در این کارزار به هلاکت رسیدند هفتاد تن بود که سی و پنج نفر آنان را به اندازه نصف مجموع را علی‌علیه السلام کشت [نک: نهج الحق، ص۳۱؛ الارشاد، ص۴۳ – ۴۴؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج۳،ص ۱۲۰؛بحارالانوار،ج۱۹،ص۲۱۹]و گفته اندسی و شش تن از این هفتاد نفر به دست علی کشته شدند که یک نفر از نصف بیشتر بوده است و عثمان بن عیسی را هم در شمار آورده‌اند. و در قتل شیبهٔ بن ربیعه به عموی بزرگوار خود حمزه بن عبدالمطلب کمک کرد. ۱۲۴) [در جنگ‌های قدیم پرچمدار از موقعیت بزرگی برخوردار بود]. علی‌علیه السلام در جنگ‌ها پرچمدار حضرت بود. اما در این جنگ پیامبر باخبر شد که پرچم مشرکان با بنی عبدالدار است لذا پرچم خود را به مصعب بن عمیر که از مردان قبیله بنی عبدالدار بود سپرد. با کشته شدن او پرچم را به علی‌علیه السلام بازگرداند و علی کلیه کسانی که پرچمدار مشرکان در این نبرد شدند به قتل رساند. و آنها طلحهٔ بن ابی طلحه و فرزندش ابوسعید و برادرش خالد و بنده آنها صواب بودند. در روز احد [که پیامبر از هر طرف مورد هجوم کفار قریش قرار گرفت] همه و همه دور رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم را خالی کرده و گریختند جز علی‌علیه السلام که ثابت قدم و استوار در معرکه نبرد ماند و به دفاع از حضرت پرداخت و جانفشانی کرد. وقتی مشرکان یورش می‌آوردند، علی به فرمان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بر آنان یورش می‌برد و آنان را تار و مار می‌کرد. امین وحی جبرئیل‌علیه السلام گفت: ای پیامبر! مواسات و همراهی این است. پیامبر فرمود: علی از من است و من از اویم. جبرئیل گفت: من نیز از شما دو تن هستم. پس ندا در داد که: «لا ـ سیف الّا ذوالفقار، و لا فتی الّا علیّ». نیست شمشیری به عالم، همچو تیغ ذوالفقار در جوانمردی نباشد چون علی در کارزار جماعتی که پا به فرار گذاشته بودند پس از سه روز بازگشتند و علی‌علیه السلام به همراه رسول خدا وارد مدینه شد. دست علی تا شانه‌اش از خون رنگین شده بود ذوالفقار را نیز در دست داشت آنگاه ذوالفقار را به فاطمه‌علیها السلام سپرد و گفت این شمشیر را بگیر که مرا راست گفت و فرمود: اَ فاطِمُ هاک السَّیْفَ غَیْرَ ذَمیم فَلَسْتُ بر عْدیدٍ و بِمُلیم لَعَمْری لَقَدْ اَعْذَرْتُ فِی نَصرِ احمدٍ و طاعَةِ ربٍ بِالعباد عَلیمُ امیطی دماء القوم عنه فانه سقی آل عبدالدار کأس حمیم ای فاطمه بگیر این شمشیر ناپسندیده نیست که من ترسو و سرزنش شده نیستم به جان خودم که در یاری احمد صلی الله علیه وآله وسلم جنگیدم و در طاعت پروردگار که به حال بندگان دانا است خون قوم را از آن بزدای این شمشیرِ آل عبدالدار جام جوشان چشانده است و پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای فاطمه! شمشیر را بگیر، شویت امروز وظیفه‌ای را که بر عهده داشت به جای گذاشت و خداوند سران قریش را به وسیله شمشیر او هلاک کرد. ۱۲۵) و آنان طایفه‌ای از یهود بودند که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم تصمیم گرفت آنان را در محاصره گیرد. و خیمه خود را در نزدیکی آنان برپا کرد. یکی از دلیران یهود شبانگاه تیری پرانید که به خیمه حضرت اصابت کرد. حضرت جایگاه خویش را تغییر داد و امیرمؤمنان‌علیه السلام شب هنگام ناپدید شد و از او خبری در دست نبود تا وقتی سر آن یهودی تیرانداز را جلو رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آورده گفت: او را جسور و بی‌باک یافتم و ترس شبیخون از سوی او می‌رفت. وی با شمشیر آخته با نه تن دیگر از یهود بر من تاختند او را از پای درآوردم و یارانش فرار کردند کنون تنی چند با من همراه فرما تا به آن فراریان دست یابیم. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم ده سپاهی با او همراه کرد. علی‌علیه السلام و یارانش به یهودیان رسید و آنان را به فرمانده خود ملحق کردند و سرشان را آوردند [المغازی، ج۱، ص۳۷۱؛ الارشاد، ج۱، ص۹۲] و این امر سبب فتح و پیروزی قلعه‌های آنان گردید. حسّان بن ثابت در این خصوص سرود: اردی رئیسهم و آب بتسعهٔ طوراً یشلهم و طوراً یدفع سرور ایشان را بکشتی و با نه تن برگشتی که گاه با شمشیر ایشان را می‌زدی و گاه ایشان را دفع می‌نمودی. و حاج هاشم کعبی گفت: و شللت عشراً فاقتنصت رئیسهم و ترکت تسعاً للفرار عبیداً ۱۲۶) و آن غزوه خندق است. وجه نامگذاری آن به «احزاب» آن است که

قبائل و گروه‌های مختلف دشمنان اسلام برای مبارزه با پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم دسته بندی کردند و مشرکان و یهود متحد شدند چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: «إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ ...وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً» [سوره احزاب، ۱۰] ۱۲۷) به خاطر آورید آن زمانی که آنها از طرف بالا و شرق مدینه (غطفان و بنی قریضه و بقیای بنی نضیر) و پایین (قریش و قبایل پیرو آنها) به شما [به هجوم] وارد شدند و هنگامی که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده بود و جان‌ها به گلوگاه ها رسید و گمان‌های بدی به خدا می‌بردید ... و کفایت کرد خداوند مؤمنان را از جنگ و خداوند نیرومند و توانا است. در این غروه سپاه اسلام سه هزار و سپاه کفار ده هزار تن [کامل ابن اثیر، ج۱، ص۵۶۹]بودند رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم خندقی حفر کرد و (قهرمان نامی) عمرو بن عبدود با جمعی سر رسیدند. و از خندق عبور کردند. با عبور آنان جَرَقه جنگ زده شد و عمرو هَلْ مِن مُبارز گویان مسلمانان را به مبارزه طلبید. رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم مسلمانان را به مبارزه او فرا خواند و برای مجاهدی که با او ستیز کند، بهشت را از سوی خدا ضمانت کرد [نک: کنزالفوائد، ص۲۳۷]، احدی از مردم جز علی‌علیه السلام جرأت نکرد تا آن که پیامبر سه نوبت مردم را به مبارزه با او دعوت کرد و در هر نوبت علی‌علیه السلام با بی‌تابی اعلام اشتیاق و آمادگی کرد. چهارمین بار رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم موافقت فرمود و قبل از اجازه دادن به علی‌علیه السلام فرمود: این عمرو بن عبدود شهسوارِ یلیل است. «یلیل» نام بیابانی است که واقعه آن مشهور می‌باشد. علی‌علیه السلام پاسخ گفت: من هم علی پسر ابو طالبم. سپس به مبارزه پرداخت و او و فرزندش را هلاک کرد. نوفل بن عبداللَّه بن مغیره که با عمرو آمده بود نمودار شد حضرت او را نیز به هلاکت رساند. کشته شدن عمرو و نوفل به دست علی‌علیه السلام باعث هزیمت مشرکان شد و خداوند مؤمنان را از جنگ به وجود حضرت امیر کفایت فرمود. و چون از کشتن عمرو فراغت یافت سر او را گرفت و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم افکند و گفت: انا ابن عبدالمطلب الموت خیر للفتی من الهرب من فرزند عبد المطلبم مرگ برای جوانمرد بهتر از گریختن است رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم پس از کشته شدن آنان فرمود: اینک ما با آنها می‌جنگیم و آن‌ها با ما نمی‌جنگند. و در همین روز بود که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ضربةُ علیٍّ یومَ الْخَندق تَعدل عَمل الثّقلین اِلی یَوم القیامة»؛ «ضربه علی بر عمرو بن عبدود در روز خندق برابری می‌کند با عمل انس و جن تا روز قیامت». ۱۲۸) و آنها گروهی از جهود بودند که میان آنان و مسلمانان صلح بود و روز خندق گروهی از یهود و بنی نضیر برای جنگ با رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم با قریش متّحد شدند. یکی از آنان به نام حیی بن اخطب نزد کعب بن اسد [قرظی سر کرده بنی قریضه رفت و از او [که با پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم قرارداد و معاهده بسته بود]خواست پیمانی که با رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بسته بشکند و از یهود حمایت کند. کعب بن اسد نخست نپذیرفت ولی با اصرار حیی بن اخطب پذیرفت و به این ننگ تن داد. سپس نعیم بن مسعود [غطفانی به حضور پیامبرصلی الله علیه وآله آمده اظهار داشت من مسلمان شده‌ام اما قوم من از این قضیه بی اطلاعند، اینک هرچه خواهی به من دستور ده تا آن چنان کنم. حضرت فرمود: ما را واگذار و از یاری ما روی گردان که جنگ همه نیرنگ است. نعیم بن سعید از محضر پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد و رفت تا به بنی قریضه رسید او که در روزگار جاهلیت با آنان دوست و همنشین بود به آنها گفت: شما دوستی مرا با خود می‌دانید. گفتند: راست می‌گویی ما به تو بدگمان نیستیم. گفت شما با قریش برای جنگ با محمّدصلی الله علیه وآله وسلم متحد شده‌اید در حالی که مانند آنها نیستید شما مردم این شهر هستید و آنها غریب و بیگانه اند. در صورتی که محمّدصلی الله علیه وآله بر آنان چیره شود، به شهرهای خود بازگردند و شما را رها کنند پس در جنگ آنها را همراهی نکنید تا شماری از اشراف شان را گروگان بدهند. سپس نزد قریش آمد و گفت: شنیده‌ام که بنی قریضه پشیمان شده و برای محمّدصلی الله علیه وآله پیغام داده‌اند که از آنچه کرده‌ایم پشیمانیم آیا اگر ما از قریش مردانی را گرفته به تو تسلیم کنیم که اعدام شان کنی از ما خشنود خواهی شد؟ این را فراموش نکنید در صورتی که بنی قریضه از شما گروگان طلب کردند حتی یک نفر را هم به آنان تسلیم نکنید. پس وقتی بنی قریضه از آنها تقاضای گروگان

کردند، قریش گفتند نعیم راست گفت و پاسخ دادند حتی یک تَن هم به شما نخواهیم سپرد. بنی قریضه گفتند هر آینه نعیم راست گفت. وقتی رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم پس از غزوه خندق وارد مدینه شد پیک وحی الهی فرود آمد و گفت فرشتگان سلاح خود را زمین نگذاشته‌اند خدایت می‌فرماید به سوی بنی قریضه بشتابید. حضرت دستور داد ندا در دادند که همگان نماز عصر را باید در قریضه بخوانند و پرچم را در اختیار علی‌علیه السلام گذاشت و او را به اتفاق سی نفر جلوتر اعزام فرمود و مسلمانان با شتاب به او پیوستند. بنی قریضه با مشاهده علی‌علیه السلام گفتند: کشنده عمروبن عبدود سر رسید. ترس و رعب در دل‌هایشان انداخته شد. محاصره بیست و پنج شب به طول انجامید سرانجام از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم خواستند بر حکم سعد بن معاذ حاضر شود، پیامبرصلی الله علیه وآله قبول کرد. شایان ذکر است که در جریان غزوه خندق به ساعد وی تیری اصابت کرد و رگ اکحل بازوی وی را قطع کرد (این رگ، رگی است که وقتی قطع شود دیگر امیدی به زنده بودن صاحبش نمی‌توان بست)ولی سعد بن معاذ به آرزو واز درگاه خدا تقاضا کرد تا مرگش به عقب بیفتد تا فرجام کیفر یهود بنی قریضه را با دیدگان خود ببیند.این جا بود که خون ایستاد. آنگاه درباره آن‌ها حکم کرد قضاوت سعد درباره آنان چنین بود: مردان جنگجوی آنان را بکشند و زنان و کودکانشان به اسارت درآیند، و اموالشان تقسیم گردد. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به راستی درباره آنان به حکم خدای سبحان از بالای هفت آسمان حکم کردی؟ سپس رگی که با دعای او بسته شده بود سر باز کرد و خون جریان یافت تا آنکه به شهادت رسید. به دنبال این حکم نود تن از یهود بنی قریضه به دست علی‌علیه السلام به قتل رسیدند که در میان آنان حیی بن اخطب بود. حیی بن اخطب وقتی مطمئن شد به دست علی‌علیه السلام کشته می‌شود گفت: مردان شریفی به دست مرد شریفی کشته می‌شود. و از حضرت مسألت کرد که پس از کشتن او جامه‌اش را از تنش بیرون نیاورد. حضرت فرمود: جامه ات نزد من حقیر تر از آن است که چنین کنم. و در این جنگ‌ها، پیروزی به سبب وجود امیرمؤمنان‌علیه السلام و رعب و ترسی بود که خدای بزرگ در دل آنان انداخته بود. ۱۲۹) غزوة السلسله به جنگ «ذات السلاسل» هم شناخته شده است. علت تسمیه این سریه این بوده است که کافران به اسارت در آمده. سپس چنان شانه‌های آنان را بستند که گویی به زنجیرها(سلاسل) بسته شده‌اند [مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۸] در علت بروز این جنگ گفته‌اند: مخبری به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم اطلاع داد که گروهی از اعراب گرد آمده‌اند تا شبانه بر شما شبیخون بزنند. حضرت فراخوان داد. مردی از مهاجران اعلام آمادگی کرد که به سوی آنان رهسپار گردد. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم هفتصد تن با وی گسیل داشت، چون به دشمن رسید. دشمنان گفتند به سوی رفیق خود بازگرد شمار ما زیاد و تو را یارای ایستادگی نیست. وی مأیوس و ناکام بازگشت. مهاجر دیگری گفت: اینک من به سوی آنان خواهم رفت. وی نیز همچون مهاجر قبلی اقدام کرد و بی‌نتیجه به مبدأ حرکت خود بازگشت. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ علی‌علیه السلام گفت: من اینجا هستم. حضرت او را مأمور ساخت. حضرت امیر نزد همسر خود فاطمه‌علیها السلام رفت و دستاری را که در مأموریت‌های سخت به سر می‌بست طلب فرمود. حضرت فاطمه از روی دلسوزی بر او بگریست. رسول خداصلی الله علیه وآله پرسید آیا می‌ترسی شویت کشته شود؟ فاطمه‌علیها السلام عرض کرد: نه اگر خدا بخواهد کشته نخواهد شد. علی‌علیه السلام عرض کرد: یا رسول اللَّه! راضی نمی‌شوی زودتر کشته شوم و به بهشت درآیم؟ سپس روانه شد تا سحرگاه آن‌ها را دریافت. پس از انجام فریضه بامداد آنها را مشاهده کرد. کفّار گفتند مثل دو رفیق خود بازگرد. علی‌علیه السلام گفت: به خدا قسم باز نمی‌گردم مگر اسلام بیاورید یا آن که شما را از دم شمشیر بگذرانم من علی‌بن ابی‌طالب فرزند عبد المطلبم. (دشمنان مضطرب شدند، ولی جسارت به خرج داده به مبارزه آمدند) پس از آن که شش یا هفت تن را کشت بقیه متواری شدند و فرمانده پیروز اسلام به سوی مدینه حرکت کرد و پیک وحی بازگشتِ پیروزمندانه علی‌علیه السلام را به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم خبر داد حضرتش فرمود به استقبال علی‌علیه السلام بروند. دو صف از مسلمانان به همراه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به استقبال علی‌علیه السلام رفتند. حضرت امیر چون در مدینه چشمش به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم افتاد به احترام آن حضرت از

اسب پیاده شد، و روی پای پیامبر افتاد و آن را بوسه داد. رسول رحمت فرمود: بر اسب سوار شو! که خدا و رسولش از تو خرسند و راضی هستند. حضرت امیرعلیه السلام از شوق بگریست این‌جا بود که آیه «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً» نازل شد. [مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۸] در روایتی «غزوهٔ السلسله» به نحو دیگری نقل شده است و آن چنان است که یکی از مهاجران با هشتاد جنگجو به سوی بنی سلیم مأموریت یافتند. خود را به آنان رساند جمعی از مسلمانان را از پای در آوردند. حضرت دیگری را مأموریت داد. کفار کمین کرده بودند چون به آن منطقه رسید بر او یورش آورده او را هزیمت دادند. برگشتن نیروهای مسلمانان موجب افسردگی و تأثر رسول خداصلی الله علیه وآله شد. از آن میان مردی گفت مرا به این مأموریت بفرست شاید آن‌ها را بفریبم زیرا جنگ خدعه و نیرنگ است شاید بتوانم با خدعه و نیرنگ آن‌ها را سرکوب کنم. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم پذیرفت و مأمورش ساخت. وی چون بر وادی فرود آمد بر او یورش بردند و جمعی از همراهانش را به قتل رسانده و آنان را متواری ساختند. در این‌جا بود که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم، علی‌علیه السلام را خواست و فرمود: علی را که، حمله افکن غیر فرّار است را روانه داشت و در حقش دعای خیر کرد و تا مسجد احزاب او را مشایعت فرمود. حضرت روانه مأموریت شد برای آن که دشمن را غافلگیر کند شب راه می‌پیمود و روزها کمین می‌کرد تا از دهانه دره در آمد به یاران خود دستور داد دهانه اسبان را سخت نگاه دارند تا شیهه نکشند؛ نزدیکی‌های بامدادان دستور حمله داد و لشکریان از هر سو بر آنان تاختند و خدای بزرگ علی‌علیه السلام را بر اعراب بنی سلیم چیره کرد و در این باره آیه شریفه «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً» فرو فرستاده شد. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای علی اگر نمی‌ترسیدم که گروه‌هایی از امتم درباره تو همان سخنی را گویند که نصاری درباره عیسی بن مریم گفتند، درباره تو مطلبی می‌گفتم که بر هیچ دسته‌ای از مردم عبور نکنی مگر آن که خاک پایت را به منظور تبرک بردارند. [مناقب خوارزمی، ص۱۵۸.] ۱۳۰) در غزوه بنی المصطلق فتح و پیروزی از آن حضرت امیرعلیه السلام بود. در این جنگ مالک و فرزندش را - که از سران دشمن بودند - هلاک کرد و با هلاکت ایشان جنگ پایان پذیرفت و اسیران بسیاری به دست مسلمین افتادند. در میان اسیران «جویریه دختر حارث بن ابی ضرار بود که پدرش نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد: ای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم! دختر من بزرگ زاده است او را به اسیری مگیر. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به او گفت: پیش او برو و زمام اختیار را به دست خود او بسپار. جویریه، خدا و رسول را انتخاب کرد و به همسری رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در آمد. [کشف الغمه، ج۱، ص۲۰۱؛ ارشاد مفید، ج۱، ص۱۰۵؛ ب دوم، فصل ۲۹.] ۱۳۱) پرچمدار غزوه خیبر، حضرت علی‌علیه السلام بود چشمانش به شدت درد می‌کرد و هر دو چشمش بسته بود. یهودیان روزی دروازه را گشودند و «مرحب» خارج شد. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پرچم را به یکی از افراد داد و گروهی را نیز همراه او کرد اما او بدون پیروزی برگشت. دیگری را مأموریت داد او نیز کاری از پیش نبرد و هزیمت نمود. حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله وسلم ناراحت شد و فرمود: «فردا رایت سپاه را به فردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند و او حمله افکن غیر فرّار - غیر گریزنده - است، پرچم را آن گونه که باید می‌گیرد و تا پروردگار بزرگ پیروزی را نصیبش نسازد باز نمی‌گردد. آن‌گاه علی‌علیه السلام را فرا خواند. حضرت با چشمان آزرده و به شدّت باد کرده و محضر پیامبرصلی الله علیه وآله شرفیاب شد. رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم بر دیدگانش دمید، چشمان علی‌علیه السلام همان دم بهبود یافت و دردش آرام گرفت، پرچم را برداشت و هَرَوَله کنان بیرون شتافت. تقاضا کردند از شتاب خود بکاهد تا مسلمانان به او برسند. در صحنه نبرد مرحب در حالی که زره بر تن و بر سرش قطعه سنگی فراخور بود که چون کلاه خود تراشیده بود و بر سر نهاده بود و رجز می‌خواند و می‌گفت: قَدْ عَلِمَتْ خَیْبَرُ أَنِّی مَرْحَبٌ شاکِی السّلاحِ بَطَلٌ مُجَرّبُ اطعن احیاناً وحیناً أضرب إذا اللّیوث أقْبَلَتْ تحرب دژ خیبر یا اهل خیبر می‌دانند که من مرجم، غرق در سلاح و جنگ افزار، پهلوان جنگ آزموده‌ام، گاهی با شمشیر میشکافم و گاهی با نیزه سینه‌ها را سوراخ می‌کنم ... تک سوار عرب علی‌علیه السلام در جواب این رجز بخواند: اَنا الّذی سَمّتْنِی اُمِّی حَیْدَرةُ کَلَیْثِ غاباتٍ شدید قَسْوَرهٔ اَکیلُکُم بالسّیفِ کَیْلَ السَّنْدَرَه

اُضرِبُ بالسَّیفِ رِقابَ الکفرهْ من آنم که مادرم مرا حیدره (یعنی شیر) نامید، بسان شیر قوی هیکل بیشه که با شمشیر گردن کافران را می‌زنم. و هنگامی که ناگزیر گردم، با شمشیر گردن کفر گرایان و پایمال کنندگان حقوق و آزادی و امنیت مردم را خواهم زد. «سندره» نام پیمانه بزرگ و مخصوص است که گنجایش زیادی دارد.) [با خاتمه رجزخوانی نبرد در گرفت] علی‌علیه السلام با سرعت جلو آمد و ضربتی کاری بر او نواخت که سنگ و خود و سرش منشق گردید و شمشیر به دندان‌هایش رسید و دلیر خیبری بر زمین نقش بست و در میان خاک و خون بغلطید. یهودیان که چنین دیدند در یک فرار دسته جمعی به درون قلعه رفتند و در قلعه را بستند. سپس علی‌علیه السلام چاره‌ای اندیشید و در را گشود و به عنوان پل بر خندق نهاد به دنبال آن مسلمانان وارد قلعه شدند و آنچه را در قلعه بود به غنیمت بردند. آنگاه در را در خندق بیفکند. گویند آن در به حدی بزرگ بود که برای بستن آن بیست مرد یکدیگر را کمک می‌کردند و هفتاد تن آن را از جای حرکت می‌دادند. به روایت ابن اثیر، در کشاکش جنگ و گریز یهودیان با علی، سپر علی‌علیه السلام از دستش افتاد، آن‌گاه دری که در نزدیک قلعه قرار داشت کند و سپر قرار داد. حسّان بن ثابت در این باره سرود: و کان علیٌّ أرمدَ العینِ یبتغی دواءً فَلمّا لم یُحسَّ المُداویاً شفاهُ رسولُ اللَّه مِنْهُ بِتَفلهٍ فَبُورِکَ مَرقّیاً و بُورک راقیاً وقال سأعِطی الرایهَ الیومَ صارِماً کَمیّاً مُحبّاً للرسولِ مُوالیاً یُحبُّ إلهی و إلاله یُحبُّه به یَفتح اللّهُ الحصونَ الأوابیا فأصفا بِها دون البَریّهْ کُلّها عَلیّاً و سَمّاه الوزیرَ المُؤاخیا علی‌علیه السلام در آن روز چشم درد داشت و دارو می‌جست، اما دارو گری نیافت. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم چشم او را به آب دهان شفا داد. فرخنده باد آن که بهبود یافت و آن که شفا داد. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: امروز رایت رابه دلاور رزمجویی خواهم داد که دوست خداست و خداوند وی را دوست می‌دارد و به دست او حصارهای بسته را خداوند بگشاید. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم، از میان همگان علی‌علیه السلام را برگزید و او را وزیر و برادر خود خواند. [ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۶۴؛ احقاق الحق، ج ۵، ص ۴۲۰؛ اعلام الوری، ۱۸۵ - ۱۸۶.] ۱۳۲) غزوه حنین پس از فتح مکه اتفاق افتاد و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم با سپاهی مرکب از ده هزار رزمنده و بنابر قولی با دوازده هزار لشکر آماده کارزار شد. یکی از مهاجران گفت: در این جنگ ما از ناحیه کمی نیرو شکست نخواهیم خورد - و لشکر را چشم زد - قبل از بامداد به وادی حنین رسیدند. دشمنان که در کمین و مترصد فرصت مناسب بودند، بر مسلمانان رزمجو یورش آوردند. این حمله غافلگیرانه دشمن سبب شد که مسلمانان بگریزند جز ده نفر که نه نفر آنان از بنی‌هاشم و دهمی ایشان «ایمن بن امّ ایمن» بود. که به فیض عظمای شهادت نائل آمد و نه تن دیگر در میدان جنگ باقی ماندند که در میان آن‌ها حضرت امیرعلیه السلام و عباس بن عبدالمطلب در راست و چپ و اطراف پیامبر بودند و حضرت علی‌علیه السلام در مقابل حضرت پیامبرصلی الله علیه وآله، کفار را می‌زد و از نزد پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم می‌راند خداوند در قرآن می‌فرماید: «..وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ ...ثُمَّ اَنْزَلَ اللَّهُ سَکینَتَهُ عَلی رَسُولِه وَ عَلَی الْمُؤْمِنین ».[...َ سوره توبه،آیات ۲۵ - ۲۶]یعنی ... « در جنگ حنین آن هنگام که شمار زیاد تان شما را به شگفت آورده بود ... خداوند آرامش خویش را بر پیغمبر و مؤمنان فرود آورد ». ... که مراد از مؤمنان، حضرت امیرعلیه السلام است و آنان که پابرجا ماندند و استقامت و پایمردی از حضرتش آموختند و شجاعتی را به مشاهده گذاشتند که تاکنون ندیده و نشنیده بودند. سپس رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از عباس که صدایش بسیار بلند بود خواست تا با فریاد بلند مسلمانان را فرا خواند و عهد و پیمانی که با رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم داشتند یادآوری کند. فریادهای او نتوانستند گریختگان را بازگرداند. این بار خود پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم مسلمانان را خواند، آنان بازگشتند. از گروه مشرکان، «ابو جرول» با پرچمی که بر نیزه‌ای دراز زده بود به میدان آمد. علی‌علیه السلام آهنگ او کرده او را از پای درآورد. و به سبب مرگ او مشرکان هزیمت کردند مسلمانان به پیشوای خود در صحنه نبرد پیوستند و از مشرکان کشتند و به اسیر می‌گرفتند. امام علی‌علیه السلام در این نبرد چهل نفر از کافران را به دست خود کشت. ۱۳۳) و آن این گونه بود که از قبیله بنی ثقیف آنان که در حنین حضور داشتند به طائف رهسپار شدند و آن سامان را حصن برای خود قرار دادند. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم، اباسفیان

(صخر بن حرب) رابه سوی آنان مأموریت داد تا بر بت‌پرستان حمله بَرد و آنان را سرکوب کند. ولی وی گریخت و نزد پیامبر بازگشت. پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم مشخصاً به سوی طائف حرکت کرد و امیر مؤمنان را همراه با سوارانی [که در میان آن‌ها ابو العاص بن ربیع بود] روانه داشت. سواران خَثْعَم مشاهده کردند که حضرت با انبوهی از رزمندگان به سوی آنان می‌رود. یکی از دلیران آنان به نام شهاب برای جنگ بیرون آمده گفت: هَلْ مِنْ مُبارز؟ و مبارز طلبید. امیرمؤمنان‌علیه السلام خود برخاست. ابو العاص بن ربیع، داماد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و همسر زینب بود، از جا بلند شد و گفت: ای امیر! اجازه بدهید کار او را دیگری کفایت کند. حضرت نپذیرفت و فرمود: چنین نکنم، امّا در صورتی که من به شهادت رسیدم تو امیر و فرمانده باش و به دنبال این گفتار بر شهاب تاخت و می‌سرود: انّ عَلی کلّ رئیسٍ حقّاً أن یَروی الصَّعْدَهَ أو تُدَقاً به راستی که بر عهده هر رئیسی حقّی است که نیزه خود را از خون دشمن سیراب گرداند. یا آنکه نیزه‌اش شکسته شود. سپس ضربتی بر او نواخت و او را به قتل رسانید و در آن سپاه شروع به تاخت و تاز کرد. سواران فرار کردند و علی‌علیه السلام همچنان پیش رفت. تا بت‌ها را شکست و بعد به حضور رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم مراجعت کرد. امام‌علیه السلام وقتی دژ طائف رادر محاصره داشت، نافع بن غیلان با سوارانی از دژ بیرون آمد. حضرت او را دید و به هلاکت رسانید. مشرکان هزیمت نمودند و رعب و وحشتی بر آنان مستولی شد. عده‌ای از آنان به محضر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم مشرّف شده به اسلام درآمدند. ۱۳۴) در پیکار جمل فردی از اهل بصره (عبداللّه بن ابزی) برای جنگ بیرون آمد و بر سپاهیان علی‌علیه السلام تاخت آورد و حضرت علی را به مبارزه دعوت کرد و رجز می‌خواند و می‌گفت: اضربهم و لاأری أباالحسن ها أنّ هذا حزن من الحزن ایشان را می‌زنم و ابوالحسن را نمی‌یابم. هشدار که این اندوهی از اندوه‌ها است. حضرت نیزه‌ای بر او زد که او را به قتل رسانید آن گاه فرمود: اکنون ابوالحسن را دیدی او را چگونه دیدی؟ رئیس بصریان عبداللّه بن خلف خزاعی آشکار شد و هماورد طلبید و از لشکر درخواست کرد احدی جز علی‌علیه السلام برای جنگ با او قدم ننهد. علی‌علیه السلام به سوی او آمده و به او امان نداده او را ضربتی زد که تنش دو پاره شد. وقتی آتش جنگ داغ شد امیرمؤمنان، به طرف شتر عایشه رهسپار شد در میان کتیبه سبز پوش مرکب از مهاجران و انصار، و پسرانش حسن و حسین‌علیهما السلام و محمد بن حنفیه با حضرت همراه بودند. حضرت رایت را به محمّد بن حنفیه [که بیست ساله بود]سپرد و گفت: با این رایت تا آنجا که بتوانی پیش رُو تا آن را در چشم شتر عایشه فرو ببری! و حسن و حسین‌علیهما السلام را نفرستاد تا مبادا به آن دو آسیبی برسد. محمّدبن حنفیه با پرچم پیش رفت تیر هایی بر او باریدن گرفت به همراهانش گفت اندکی مهلت دهید تا تیرها تمام شود. حضرت از کسی خواست نزد او برود و وی را تشجیع کند. اما چون در رفتن کندی و سستی داشت حضرت شخصاً پیش آمد و فرمود: به پیش، ای بی مادر! آن گاه بر وی رقّت کرد و پرچم را از وی گرفت و ذوالفقار را به دست راست گرفته و پرچم را به اهتزاز در آورد و فرمود: اطعن بها طعن ابیک تحمد لاخیر فی الحرب اذا لم توقد بالمشر فی و القنا المسدد آنگاه بر قلب سپاه تاخت و جمعی را کشت و شمشیرش که کج شده بود بر زانو نهاده صاف نمود. اصحاب و فرزندان و اشتر و عمار گفتند: یا امیرمؤمنان! ما تو را از این کار کفایت خواهیم کرد ولی امام‌علیه السلام جواب نداد و به طرف آنان نظر نکرده و همچون شیر می‌غرید. آن گاه پرچم را به فرزند خود محمّد داد و سپس آن را به تنهایی با خود حمل کرد و در قلب لشگر خصم درآمد و شمشیر به سوی آنان حواله کرد. سپاهیان فرار می‌کردند و او همچنان از راست و چپ کشته می‌گرفت. دیگر بار باز گشت و شمشیر خود را هم برداشته بود به زانو گذارده راست کرد و رو به یاران خود نمود و فرمود: به خدا سوگند آنچه شما دیدید برای خدا و پاداش روز رستاخیز انجام دادم. سپس رو به فرزندش محمّد حنفیه کرد و گفت: ای فرزند حنفیه! این گونه نبرد می‌کنی؟ آن جماعت گفتند: یا امیرالمؤمنین! چه کسی قادر است آنچه را تو می‌کنی انجام دهد. و چون علی‌علیه السلام دید مرگ در پای شتر است و تا زمانی که شتر برپا ایستاده است، نائره جنگ به خاموشی نمی‌گراید شمشیرش را بر شانه‌اش گذارد و با یارانش به سوی شتر رفت تا در میان گروهی از جنگاوران از نخع و همدان به آن رسد پس مردی [از طائفه نخع که نام او بحیر بود] را فرمود: شتر

عایشه را پی نمود. چون شتر بر زمین افتاد مردم بصره، مانند ملخ که در اثر باد پرواز می‌کنند متواری شدند. ۱۳۵) مکان تلاقی و نبرد سپاه علی‌علیه السلام و معاویه که در کناره فرات غربی بین «عانه» و دیر الشعار است. یکی از مواقف مولاـ علیه السلام «لیلهٔ الهریر» است، از یکی از راویان [جابر بن نمیر انصاری]نقل است که گفت: قسم بدان که محمدصلی الله علیه وآله وسلم را به حق برانگیخت از هنگامی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید نشنیدم در یک روز از فرمانده جمعیتی آن سر بزند که از علی‌علیه السلام سر زد زیرا در این روز طبق آنچه شماره کرده‌اند، بیش از پانصد نفر از سرشناسان عرب به شمشیر تاشده او به خاک و خون افتادند. در حالی که علی‌علیه السلام می‌گفت: از خدا و شما به خاطر شمشیری که این گونه خم شد پوزش می‌خواهم. تصمیم داشتم آن را خورد کنم سخنی که از پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم منصرفم کرد حضرت می‌فرمود: لا سیف الاّ ذوالفقار و لاـفتی الاّـ علی نیست شمشیری به عالم، همچو تیغ ذوالفقار در جوانمردی نباشد چون علی در کارزار راوی افزود: تا شمشیر را می‌گرفتیم و راستش می‌کردیم و به دست حضرت میرساندیم و امام به صف شامیان یورش می‌برد.خدا گواه است که حملاتش از شیر شرزه شدیدتر بود. هفتمین روز پیکار، فرزندان حضرت با امام بودند از راست و چپ تیر فرو می‌بارید. پسران امام خود را سپر حضرت ساختند و امام این را مکروه می‌دانست لذا به جلو رفت یکی از هواخواهان بنی‌امیّه دست خود در گریبان زرهی سرخ رنگ گذاشته بود. پس از هلاکت مولایش کیسان درصدد برآمد ضربتی بر پیکر حضرت وارد سازد، امام‌علیه السلام او را از مرکبش جدا کرده و بر دوش خود نهاد و به زمینش زد چنان که استخوان‌های شانه و بازوانش را شکست و حضرت حسین‌علیه السلام و محمد حنفیه را مراقب او نمود. سپس شامیان به حضرت رو آور شدند. راوی افزود: به خدا سوگند هجوم شامیان و نزدیک شدن به حضرت موجب شتاب حضرت در رفتار نگردید تا آن که حضرت حسن‌علیه السلام از پدر تقاضا کرد در حرکت و رفتار شتاب بگیرد. امام‌علیه السلام فرمود: ای فرزند عزیزم! برای پدرت روزی خواهد بود که تقدیم و تأخیر در آن امکان ناپذیر است پدرت باکی ندارد که بر آستان مرگ درآید یا مرگ بر سرش آید. معاویه غلامی به نام حریث داشت که وی را برای مبارزه با هر قهرمانی کافی می‌دانست وی لباس معاویه را می‌پوشید و خود را شبیه او می‌کرد، عمروبن عاص او را به مبارزه با علی‌علیه السلام تشجیع نمود. معاویه به او گفت: تنها از درگیری با علی‌علیه السلام بپرهیزد. با هر کس می‌خواهی روبرو شو نیزه را هرجا که خواهی فرو بر.[شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۵، ص۲۱۶]. علی‌علیه السلام شخصیتی بود که سلاح عباس بن ربیعهٔ بن حارث بن عبدالمطلب را بر تن کرد هنگامی که دو جرثومه فساد و تباهی و عظیم الجثه با او روبرو شدند. با حمله‌ای یکی از آن دو را از زمین کند و به هلاکت رساند و چون نفر دوم جلو آمد به رفیقش ملحقش ساخت. علی‌علیه السلام قهرمان شامی به نام حمیری را کشت همو که سه تن از عراقیان را به قتل رساند. و جنازه‌های شان را روی هم گذاشت و از باب غرور و طغیان خود بر بالای آن‌ها رفت و فریاد کرد آیا کسی هست که بیاید؟ امام‌علیه السلام خود را به او رساند و با ضربتی او را به هلاکت رساند. و دو تن دیگر نیز همراه او به قتل رسیدند، سپس حضرت این آیه شریفه را تلاوت کرد: «الشّهر الحرام بالشّهر الحرام و الحرمات قصاص». [سوره بقره، آیه ۱۹۴]. «ماه حرام در برابر ماه حرام و تمام حرام‌ها قابل قصاص است». آنگاه رو به معاویه کرد و فرمود: وای بر تو ای معاویه! بیا با من جنگ کن، تا این اندازه از مردم کشته نشوند. عمروبن عاص، به معاویه گفت: از پیشنهاد علی‌علیه السلام استقبال کن شاید به پیروزی دست یابی. معاویه گفت: به خدا قسم تو جز آن که من کشته شوم و به خلافت برسی آرزویی نداری. فردی چون من گول ترا نمی‌خورد. [شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۲۵۰ – ۲۴۹]. پیکار نهروان با خوارج بود همان گروهی که علی‌علیه السلام را وادار به پذیرش حکمّیت کردند ولی پس از اندکی از کار خود پشیمان شده، و او را وادار به نقض عهد و پیمان کردند ولی علی‌علیه السلام کسی نبود که پیمان خدا را بشکند و نقض عهد کند. و آنان شش هزار عبادت پیشه و متنسک بودند و نمازگزاران و جزء قاریان قرآن بودند که پیشانی‌هایشان از سجده‌های بسیار سیاه شده بود لیکن مردم قشری و بی مغزی بودند. دلیل بیخردی آنان این که با یکی از مسلمانان به نام عبداللّه خبّاب [از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم] روبرو شدند که قرآنی بر گردن آویخته و

همسرش نیز حامله و به همراه وی بود. از او خواستند از علی‌علیه السلام بیزاری بجوید، نپذیرفت او را با وضعی فجیع به قتل رساندند و شکم همسرش را دریدند. [شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۵، ص۳-۴ و نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص۱۴۹]. حضرت نوبتی خود و نوبتی دیگر ابن‌عباس را پیش آنان فرستاد تا اتمام حجت کند. دو هزار نفر از آن‌ها بازگشتند و چهار هزار نفر دیگر برای نبرد باقی ماندند و بر عقیده خود اصرار ورزیدند. حضرت امیرعلیه السلام در پند و اندرز آنان جدیت فراوان کرد و آنان را به بازگشت و توبه دعوت کرد اما آنان از پذیرش دعوت آن حضرت امتناع ورزیدند. امام‌علیه السلام از آنان خواست قاتلان عبداللَّه بن خبّاب را تحویل دهند. گفتند همگی ما جزء قاتلان اوییم. حضرت به یارانش اجازه حمله نمی‌داد تا یکی از خوارج پیشدستی کرد و سه تن از یاران حضرت را به شهادت رساند. حضرت با ضربه‌ای که بر پیکر او وارد ساخت فرمان حمله را صادر کرد و خود با ذوالفقار سه نوبت به سختی حمله کرد و هر بار چنان می‌جنگید که ذوالفقار کج می‌شد. آن را با زانوانش راست می‌کرد و دوباره هجوم می‌آورد تا آنان را نابود کرد. ۱۳۶) سوره دهر، آیات، ۷ - ۹. ۱۳۷) نک: الغدیر، ج۲، ص۱۰۷ - ۱۱۱؛ احقاق الحق، ج۳، ص۱۵۷ - ۱۷۱؛ اسدالغابهٔ، ج۵، ص ۵۳۰؛ الدرالمنثور، ج۶، ص۲۹۹؛ روح المعانی، ج۲۹، ص۱۵۷؛ تفسیر بیضاوی، ج۴، ص۲۳۵؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص۲۹۸، التفسیر الکبیر، ج۳۰، ص۲۴۴ «ب». ۱۳۸) در صدر اسلام کفاری که در جنگ‌های اسلامی اسیر می‌شدند، به عنوان برده در اختیار مسلمانان قرار می‌گرفتند، تا در کارهای شخصی به آن‌ها کمک کنند. ۱۳۹) فروع کافی، ج ۵، ص ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۴۳ «ب». ۱۴۰) تفسیر ثعلبی، به نقل از کتاب علیٌّ و السنهٔ، از بحرانی، مناقب خوارزمی، فصل۱۷، ص۲۶۷، ح۲۶۱ و ۲۶۲؛ المصنف ابن ابی شیبهٔ، ج۶، ورق۱۶۰/۱۱، رقم ۱۲۱۷۵ «ب». ۱۴۱) نسخ عبارت است از اعلام زوال حکم شرعی ثابت با دلیل شرعی دیگری که متأخر از آن باشد، به گونه‌ای که اگر حکم ثانی نمی‌آمد، حکم اول ثابت بود. معالم الدین، ص۲۲۱؛ مفاتیح الاصول، ص۲۴۲ «ب». ۱۴۲) سوره مجادله، ۱۲. ۱۴۳) شرح نهج‌البلاغه، ج۱، ص۲۲. ۱۴۴) ذخائر العقبی ص۱۰۱؛ فضائل احمد بن حنبل، ح۷؛ نهج‌البلاغه، حکمت۷۷؛ شرح تجرید قوشچی، ص۴۸۸. ۱۴۵) نک: راهبرد، ص۱۰۷. ۱۴۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مقدمه. ۱۴۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مقدمه. ۱۴۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱، ص۳۲۹. ۱۴۹) نک: ترجمه صحیفه علویّه، تدوین: ۱ - عبداللَّه بن صالح سماهیجی ۲ - میرزا حسن نوری طبرسی، ترجمه و تحقیق سیّد هاشم رسولی محلاتی «ب». ۱۵۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۷؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۱۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۸ «ب». ۱۵۱) ۱۵۲) نک: صحیفه امام علی. ۱۵۳)]. و از احدی از فصحای صحابه، عشر و نه نصف آن‌چه از علی‌علیه السلام روایت شده در اختیار نیست و کتاب نهج‌البلاغه در خطبه‌های معجزه آسای آن، که توسط سید رضی‌رحمه الله گردآوری شد و غررالحکم و درّ الکلم و دستور معالم الحکم قاضی قضاعی و نثر اللآلی طبرسی صاحب مجمع البیان و مائهٔ کلمه حظ و الف کلمه ابن ابی الحدید و سایر آثاری که حاوی سخنان حضرت است دلیل خوبی بر اثبات مدعای فوق است. ۱۵۴) شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ص۲۲. ۱۵۵) نک: الاستیعاب، ج۸، ص۲۱۱، چاپ حاشیه اصابه؛ مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید «ب». ۱۵۶) نهج‌البلاغه خطبه۱۴۶؛ اخبار الطوال، ص۱۳۴؛ الفتوح، ج۲، ص۳۷؛ تاریخ طبرسی، ج۴، ص۲۳۷، ضمن حوادث سال ۲۷؛ تاریخ کامل، ج۳، ص۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج۷، ص۱۰۷. ۱۵۷) احقاق الحق، ج۸ص۲۰۳؛ نهج‌البلاغه، عبده طبع مصر، ص۲۰۱؛ غایهٔ المرام، ص۵۳۴. ۱۵۸) الکافی، ج۸، ص۲۴. ۱۵۹) این موضوع در مورد گروهی بوده است که معتقد به الوهیت آن حضرت شده‌اند و آنچه از ایشان خواسته که برگردند و توبه کنند، نپذیرفته است. نک: اختیار معرفهٔ الرجال، صفحات ۱۰۶ - ۱۰۹، چاپ دانشگاه مشهد، مقدمه ترجمه فرق الشیعه نوبختی. ۱۶۰) مصقلهٔ [بن هبیره شیبانی کارگزار امیرمؤمنان در بعضی جهات [اردشیر خره بود. بنو ناجیه سر به شورش برداشتند. حضرت امیرعلیه السلام سپاهی برای سرکوب آنان فرستاد بعد از شکست گروهی از آنان به اسارت در آمدند، مردان اسیر بر مصقلهٔ گذشته و از او تقاضا کردند در جهت آزادی شان بکوشد. مصقلهٔ آنان را با نیمی از اموالی که در اختیار داشت خرید و باقی را واگذاشت. حضرت‌علیه السلام اموال را از او مطالبه کرد و بر او سخت

گرفت وی گریخت و به معاویه پیوست. خبر به علی‌علیه السلام رسید، حضرت درباره او فرمود: خدای، روی مصقله را زشت گرداند مانند سروران عمل کرد و چون بندگان فرار نمود. ۱۶۱) ۱۶۲) نک: دادرسی علوی از باقری بید هندی. ۱۶۳) نک: الغدیر، ج۳، ص ۲۲۱ – ۲۳۵؛ فهرست ملحقات احقاق الحق، ص ۷۲ – ۷۵؛ شبهای پیشاور، ص۲۴۴. ۱۶۴) نک: جواهر الفقه، ص ۲۴۹ – ۲۵۰؛ کفایهٔ الاثر، ص۴۷، ۶۲؛ کمال الدین، ص۲۵۷، ۳۸۳؛ امالی صدوق، ص۷۸؛ روضهٔ الواعظین، ص ۱۰۰؛ بحارالانوار، ج۳۶، ص۲۲۶، ۳۰۷، ۳۰۹ و ج ۵۰، ص۲۳۹. ۱۶۵) به ملحقات احقاق، ج ۱۲ رجوع شود. ۱۶۶) صحیح ابن حبّان، ج۱۵، ص۴۳. مسند احمد، ج۵، ص۹۲. ۱۶۷) جمع بین صحیحین از حمیدی احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۰۶؛ المعجم الکبیر طبرانی، ج ۱۰، ص ۳۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۴؛ مسند ابی داود، ص ۲۵۹؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴؛ کمال الدین، ص ۴۱۳؛ کفایهٔ الاثر، ص ۲۹۲؛ الذخیرهٔ فی الکلام، ص ۴۹۵؛ منهاج الکرامهٔ، ص۲۷؛ اقبال الأعمال، ص۴۶۰. ۱۶۸) طبق مدارک موجود حضرت حدیث متواتر ثقلین را در چهار مورد تکرار فرموده است.در عرفات، در مسجد خیف در منی، در صحرای غدیر، در آخرین خطبه‌ای که در روز وفات خود در مسجد ایراد فرمود. گفتنی است که شمار قابل توجهی از دانشوران عامّه به صحّت حدیث ثقلین تصریح نموده‌اند «ب». ۱۶۹) نک: اعلام الوری، ج۱، ص ۲۰۰؛ الذریعهٔ إلی تصانیف الشیعه، ج۲، ص ۱۲۹؛ معالم العلماء، ص۳؛ ذکری الشیعهٔ فی احکام الشریعهٔ، ج۱، ص۵۹؛روضهٔ المتقین، ج۱، ص۶. ۱۷۰) تاریخ فقه و فقها، از دکتر گرجی، ص ۱۱۵، به نقل از رجال نجاشی «ب». ۱۷۱) به کسی که بر جامه، نقش و نگار می‌زند و شاء می‌گویند.وشی: نقش و نگار ویژه لباس‌ها. ۱۷۲) رجال نجاشی، (ترجمه الوشاء)، ص ۳۹ «ب». ۱۷۳) نک: تاریخ الکوفه براقی،ص۴۰۸؛الامام الصادق علیه السلام،تألیف اسد حیدر،ج۱،ص۶۷ «ب». ۱۷۴) سوره عنکبوت، ۱۴. ۱۷۵) نیز نک: کشف المراد، ص ۲۵۵؛ شرح تجرید قوشچی، ص ۳۸۲؛ سرمایه ایمان ملا عبدالرزاق لاهیجی، ص ۱۵۹.این برهان را برهان حکمت توان نامید «ب». ۱۷۶) در مورد برهان عدالت نک: انیس الموحدین، ص۲۳۱؛ مبدأ و معاد استاد جوادی آملی، ص۲۹۶ و حکمت الهی از الهی قمشه‌ای، ص۳۱۹ «ب». ۱۷۷) سوره یس، ۷۸. ۱۷۸) وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُها» الخ سوره مریم ۷۱ و همه شما [بدون استثناء] وارد جهنم می‌شوید. ۱۷۹) ۱۸۰) سوره انبیاء، ۴۸. ۱۸۱) سوره اعراف، آیات ۷ و ۸. ۱۸۲) المرجون: عقب ماندگان. ۱۸۳) سوره توبه، ۱۰۶. ۱۸۴) سوره یس، ۶۵. ۱۸۵) سوره فصلت، ۲۰. ۱۸۶) سوره نور، آیه ۲۴. ۱۸۷) در قرآن مجید آمده است: «وَ اذا الصُّحُف نُشِرَتْ»: «وقتی که صحیفه ها منتشر و پهن شود». سوره تکویر، ۱۰. ۱۸۸) سوره اسراء، آیه ۱۵. ۱۸۹) سوره انشقاق، ۸ – ۱۳. ۱۹۰) نک: بحارالانوار، ج۶، ص۱۲۶ تا ۲۶۳. الاعتقادات فی دین الامامیهٔ، باب۱۷، ص۳۸. ۱۹۱) نیز نک: تصحیح الاعتقادات الامامیهٔ «ب». ۱۹۲) سوره زلزله، ۶ و ۷. ۱۹۳) از روایات نک: بحار، ج۷، ص۲۵۸، ح۱، ص ۲۶۴ ح ۱۹، ص ۲۶۵ ح ۲۲ و ...۱۹۴) نیز نک: رساله بهشت و دوزخ علامه مجلسی که در ضمن مجموعه رسائل اعتقادی منتشر شده است. ۱۹۵) در هفتاد و هفت موضع قرآن کریم از جهنم خبر داده است «ب». ۱۹۶) نیز نک: اوائل المقالات، چاپ دوم، ص۵۳؛ شرح المقاصد، ج۵، ص ۱۵۵ – ۱۵۶؛ کشف المراد، ص۵۶۱ – ۵۶۲. ۱۹۷) رنگ روغن یا مس گداخته مذاب. ۱۹۸) مرتفقا: متکا یا محل ارتفاق و انتفاع و اجتماع. ۱۹۹) ۲۰۰) سوره کهف، ۲۹. ۲۰۱) نیز نک: اعتقادات صدوق، ص۶۶. ۲۰۲) بدان جهت به آن حوض،حوض کوثر گفته‌اند که درآن حوض از نهر کوثر ریخته می‌شود. ۲۰۳) یکی از شهرهای کشور یمن است. ۲۰۴) سوره انفطار، ۹ – ۱۲. ۲۰۵) سوره انعام، ۱۶۰. ۲۰۶) از روی خطا، به شیخ مفیدرحمه الله نسبت داده شده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی

از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار–ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی

دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹